



شعبه‌شناسی علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پاسخ به شبهه‌های احمد الکاتب
در موضوع احادیث

دوازده امام (۲)

جواد جعفری^۱

چکیده

شیعیان و اهل تسنن احادیثی را به تواتر روایت کرده‌اند که بنابر آنها، پیامبر جانشینان خود را دوازده نفر خوانده است. این احادیث که از دلایل اثبات تولد و وجود حضرت حجة بن الحسن العسکری به شمار می‌روند، به اختصار «احادیث دوازده امام» (خلیفه) نامیده می‌شود. البته برخی از روایت‌های اهل تسنن و اکثر روایت‌های شیعیان علاوه بر شمار جانشینان، اسامی، صفات و ویژگی آنان را نیز بیان کرده‌اند. معرفی قائم دوازدهم، خبر از غیبت و کیستی پدر و جد ایشان، از مهم‌ترین نکاتی است که این روایت‌ها بدان پرداخته‌اند.

این احادیث به دو گونه بر تولد و وجود حضرت حجت دلالت دارند: یکی به صورت عام یعنی استدلال به همان عدد دوازده که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند و دیگری، استدلال به اسامی، صفات و مشخصاتی که در متن روایات آمده و بنابر آنها، امام دوازدهم همان قائم یاد شده است.

احمد الکاتب در پی انکار وجود حضرت حجة بن الحسن العسکری شبیهاتی را درباره احادیث دوازده امام درافکنده است. وی این احادیث را جعلی و ساخته قرن چهارم یاد می‌کند تا از این‌رو، استناد به این احادیث را ناپذیرفتنی خواند.

واژگان کلیدی

احادیث دوازده امام ، شبیه‌های احمد الکاتب، تولد و وجود امام زمان ، شبیه در امامت، شبیه‌های مهدوی.

مقدمه

چکیده شبهه‌ها

۱. اشاره نکردن محدثان و مورخان شیعه به چنین فهرستی در دوران حیرت (بعد از امام حسن عسکری)؛
۲. شک داشتن شیخ صدوق در شمار امامان ؛
۳. احادیثی که به آمدن امامان دیگر بعد از امام دوازدهم دلالت دارد؛
۴. اختلاف شیعیان در شمار امامان (دوازده یا سیزده).

چکیده پاسخ‌ها

۱. این نسبتی نارواست و محدثان این احادیث را آورده‌اند؛
 ۲. این نسبت هم نارواست و شیخ صدوق با صراحت و تأکید عقیده خود را در کتاب *اعتقادات* بیان کرده است؛
 ۳. این هم برداشتی غلط از روایات است و منظور روایات، امامان دیگری غیر از این امامان نیست؛
 ۴. شیعیان هرگز اختلافی در شمار امامان نداشته‌اند و چنین برداشتی به دلیل دقت نکردن شایسته در روایات است.
- بخشی از متن کتاب احمد الکاتب که شبهاتی را در موضوع احادیث دوازده امام درافکنده بود، نقل و بررسی کردیم. در این شماره به ادامه آن می‌پردازیم:
- متن کتاب:

و إذا كانت روایات القائمة المسبقة بأسماء الأئمة الإثني عشر صحيحة و موجودة من قبل، فلماذا لم يعرفها الشيعة الإمامية الذين اختلفوا و احتاروا بعد وفاة الإمام الحسن العسكري و لم يشر إليها المحدثون أو المؤرخون الإمامية في القرن الثالث الهجري. شبهه دهم: نویسنده مدعی شده که اگر روایات فهرست اسامی امامان دوازده‌گانه صحیح است، چرا شیعیان از آن اطلاعی نداشته‌اند و پس از وفات امام حسن عسکری دچار اختلاف و سرگردانی شده‌اند و محدثان و مورخان امامیه در قرن سوم به آن اشاره نکرده‌اند.

پاسخ: نویسنده به دو مطلب اشاره می‌کند: یکی اختلاف مردم، دیگری نقل نکردن نویسندگان شیعه.

از آن رو که اشکال نخست تکراری است، پاسخ نیز دوباره می‌آید. چنان که پیش‌تر گذشت، زبیده این اشکال را بیش از هزار سال پیش مطرح کرده‌اند و شیخ صدوق در کتاب *کمال‌الدین* پاسخ آن را داده است، اما نویسنده مانند بسیاری از موارد دیگر بی‌اشاره به پاسخ ایشان، تنها شبهه را مطرح می‌کند. شیخ صدوق، نخست جواب نقضی می‌دهد و می‌فرماید:

نویسنده مدعی شده که اگر روایات فهرست اسامی امامان دوازده‌گانه صحیح است، چرا شیعیان از آن اطلاعی نداشته‌اند و پس از وفات امام حسن عسکری دچار اختلاف و سرگردانی شده‌اند و محدثان و مورخان امامیه در قرن سوم به آن اشاره نکرده‌اند

فقلنا لهم: إنكم تقولون: إن رسول الله استخلف علياً وجعله الامام بعده ونصّ عليه وأشار إليه و بين أمره و شهره، فما بال أكثر الأمة ذهبت عنه و تباعدت منه حتى خرج من المدينة إلى ينع (البيع) و جرى عليه ما جرى.

سپس جواب حلی می فرماید:

فان الناس قد يذهبون عن الحق و إن كان واضحاً و عن البيان و إن كان مشروحاً كما ذهبوا عن التوحيد إلى التلحيد.^۲

به دو دلیل این شبهه را می توان پاسخ گفت: نخست آن که به دلیل وجود دشمنان و لزوم تقیه و مراقبت، بسیار طبیعی است که امامان فهرست نام امامان را در دسترس همه نمی گذاشته اند. کسی هم ادعا نکرده که چنین فهرستی شهره آفاق بوده است. در حقیقت، چنین فهرستی نزد ائمه بوده و برخی را نیز از آن آگاه کرده اند.

دوم آن که به دلیل اغراض دنیوی مانند مال و مقام، با آن که بعضی حقیقت را می دانسته اند، اما خلاف آن را تبلیغ می کرده اند و مردم را دچار حیرت و سردرگمی می کرده اند. مانند کسانی که فرقه واقفه^۳ یا اسماعیلیه را ایجاد کردند. در واقع، دلیل دیگر حیرت مردم وجود افراد بی تقوا و فریب کار بوده، نه نبود دلیل واضح و روشن.

درباره مطلب دوم که مورخان و محدثان قرن سوم، چنین روایتی را نیاورده اند، پیش تر نیز گذشت که بیشتر نوشته های آن دوران اینک در دست نیست. بنابراین، ادعای ایشان مستند علمی ندارد. افزون بر این، چیزهایی برجای مانده که خلاف ادعای وی را ثابت می کند و بزرگان آن روایات را آورده اند.

متن بعضی از این کتابها در زیر می آید:

یکم. *الأصول الستة عشر*، أصل أبي سعيد عباد العصفري^۴ من الأصول الأولية للشيعة، متوفای ۲۵۰ قمری:

۱. عباد عن عمرو عن أبي حمزة قال سمعت علي بن الحسين يقول: «إن الله خلق محمداً و علياً و احد عشر من ولده من نور عظمتهم فأقامهم أشباحاً في ضياء نوره يعبدونه قبل خلق الخلق يسبحون الله و يقَدِّسونه و هم الأئمة من ولد رسول الله.»^۵

۲. عباد رفعه إلى أبي جعفر قال: قال رسول الله: «من ولدي أحد عشر نقيباً نجيباً محدثون مفهمون آخرهم القائم بالحق يملأها عدلاً كما ملئت جوراً.»^۶

۳. عباد عن عمرو بن ثابت عن أبي جعفر عن أبيه عن آبائه قال: قال رسول الله: «نجوم في السماء أمان لأهل السماء فإذا ذهب نجوم السماء أتى أهل السماء ما يكرهون و نجوم من أهل بيتي من ولدي أحد عشر نجماً أمان في الأرض لأهل الأرض أن تميد بأهلها.»^۷

۴. عباد عن عمرو عن أبي الجارود عن أبي جعفر قال: قال رسول الله: «إني و أحد عشر من ولدي و أنت يا علي زر الأرض أعني أوتادها و جبالها و قال تد الله الأرض أن تسيخ بأهلها فإذا ذهب الأحد عشر من ولدي ساخت الأرض بأهلها و لم ينظروا.»^۸

دوم. *مختصر اثبات الرجعة*، نوشته أبو محمد فضل بن شاذان بن خليل آزدي نیشابوری، متوفای ۲۶۰ قمری:

۱. حدّثنا محمد بن إسماعيل بن بزيع رضي الله عنه، قال: حدّثنا حماد بن عيسى، قال: حدّثنا إبراهيم بن عمر البهاني، قال: حدّثنا أبان بن أبي عياش، قال: حدّثنا سليم بن قيس الهلالي، قال: «قلت لأمر المؤمنين: إني سمعت سلمان و المقداد و أبي ذر شيئاً من تفسير القرآن و الأحاديث عن النبي غير ما في أيدي الناس... فقال علي: قد سئلت فافهم الجواب،... فقلت له ذات يوم: بأبي أنت و أمي يا رسول الله إنك منذ دعوت لي الله بها دعوت لم أنس شيئاً و لم يفتني شيء مما علمتني و كل ما علمتني كتبته، أنتخوف علي النسيان؟ فقال: يا أخي، لست أنتخوف عليك النسيان و لا الجهل، و إني أحب أن أدعوك، و قد أخبرني الله تعالى أنّه قد أخلفني فيك و في شركائك الذين قرن الله طاعتهم بطاعته و طاعتي. قلت: من هم يا رسول الله؟ قال: الذين هم الأوصياء من بعدي، قلت: سمّهم لي يا رسول الله؟ قال: أنت يا علي أولهم، ثمّ ابني هذا و وضع يده على رأس الحسن ثمّ ابني هذا و وضع يده على رأس الحسين ثمّ سمّيك علي ابنه زين العابدين، و سيولد في زمانك يا أخي فأقرئه منّي السلام، ثمّ ابنه محمد الباقر، باقر علمي و خازن وحي الله

تعالى، ثم ابنه جعفر الصادق، ثم ابنه موسى الكاظم، ثم ابنه علي الرضا، ثم ابنه محمد التقي، ثم ابنه علي النقي، ثم ابنه الحسن الزكي، ثم ابنه الحجة القائم، خاتم أوصيائي و خلفائي و المنتقم من أعدائي، الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً. ثم قال أمير المؤمنين : و الله إني لأعرف جميع من يبايعه بين الركن و المقام و أعرف أساء أنصاره و أعرف قبائلهم.^٩

٢. حدّثنا محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عيسى (عثمان)، عن أبي شعبة الحلبي، عن أبي عبدالله، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن عمّه الحسن بن علي بن أبي طالب ، قال: سئلت جدّي رسول الله عن الأئمة بعده، فقال : الأئمة بعدي عدد نقباء بني إسرائيل اثنا عشر أعطاهم الله علمي و فهمي و أنت منهم يا حسن، فقلت: يا رسول الله، فمتى يخرج قائمنا أهل البيت؟ قال: يا حسن، مثله مثل الساعة، أخفى الله علمها على أهل السماوات و الأرض، لا تأتي إلا بغتة.^{١٠}

٣. حدّثنا صفوان بن يحيى، قال: حدّثنا أبوأيوب إبراهيم بن زياد الخزاز، قال: حدّثنا أبوهمزة الثمالي، عن أبي خالد الكابلي، قال: «دخلت على مولاي علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب فرأيت في يده صحيفة كان ينظر إليها و يبكي بكاءً شديداً، قلت: فذاك أبي و أمي يا ابن رسول الله، ما هذه الصحيفة؟ قال: هذه نسخة اللوح الذي أهداه الله تعالى إلى رسول الله ، كان فيه اسم الله تعالى و رسوله و أمير المؤمنين و عمي الحسن بن علي و أبي و اسمي و اسم ابني محمد الباقر و ابنه جعفر الصادق و ابنه موسى الكاظم و ابنه علي الرضا و ابنه محمد التقي و ابنه علي النقي و ابنه الحسن الزكي و ابنه الحجة القائم بأمر الله، المنتقم من أعداء الله، الذي يغيب غيبة طويلة ثم يظهر فيملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.»^{١١}

٤. حدّثنا فضالة بن أيوب رضي الله عنه، قال: حدّثنا أبان بن عثمان، قال: حدّثنا محمد بن مسلم، قال: قال أبو جعفر : «قال رسول الله لعلي بن أبي طالب : أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم أنت يا علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم علي بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم محمد بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم جعفر بن محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم موسى بن جعفر أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم علي بن موسى أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم محمد بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم علي بن محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحسن بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم الحجة بن الحسن الذي تنتهي إليه الخلافة و الوصاية و يغيب مدة طويلة ثم يظهر و يملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً.»^{١٢}

٥. حدّثنا محمد بن أبي عمير رضي الله عنه، عن غياث بن إبراهيم، عن أبي عبدالله ، قال: «سئل أمير المؤمنين عن معنى قول رسول الله إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي، من العتره؟ فقال : أنا و الحسن و الحسين و الأئمة التسعة من

به دليل وجود
دشمنان و لزوم تقيه
و مراقبت، بسيار
طبيعي است كه
امامان فهرست
نام امامان را
در دست رس همه
نمی گذاشته اند

ولد الحسين، تاسعهم مهديهم، لا يفارقون كتاب الله عزّ وجلّ ولا يفارقهم حتى يردوا على رسول الله حوضه.»^{۱۳}

٦. حدّثنا الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطية، عن أبي حمزة ثابت بن أبي صفية دينار، عن أبي جعفر قال: قال الحسين بن علي بن أبي طالب لأصحابه قبل أن يقتل بليلة واحدة: إنّ رسول الله قال: يا بنيّ إنّك ستساق إلى العراق، تنزل في أرض يقال لها: عمورا و كربلا و إنّك تستشهد بها و تستشهد معك جماعة و قد قرب ما عهد إلي رسول الله ، و أنّي راحل إليه غداً، فمن أحبّ منكم الانصراف فلينصرف في هذه الليلة فإنّي قد أذنت له، و هو منّي في حلّ و أكّد فيما قاله تأكيداً بليغاً فلم يرضوا و قالوا: و الله ما نفارقك أبداً حتى نرد موردك. فلما رأى ذلك قال: فأبشروا بالجنّة، فوالله إنّما نمكث ما شاء الله تعالى بعد ما يجري علينا، ثمّ يخرجننا الله و إيّاكم حين يظهر قائمنا فينتقم من الظالمين و أنا و أنتم تشاهدهم و عليهم السلاسل و الأغلال و أنواع العذاب و النكال. فقيل له: من قائمكم يا ابن رسول الله؟ قال: السابع من ولد ابني محمّد بن علي الباقر و هو الحجة بن الحسن بن علي بن محمّد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمّد بن علي ابني و هو الذي يغيب مدة طويلة ثمّ يظهر و يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً.»^{۱۴}

٧. حدّثنا صفوان بن يحيى رضي الله عنه، قال: حدّثنا إبراهيم بن زياد، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي خالد الكابلي، قال: «دخلت على سيدي علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب ، فقلت: يا ابن رسول الله، أخبرني بالذين فرض الله طاعتهم و موذتهم و أوجب على عباده الاقتداء بهم بعد رسول الله . فقال: يا كابي، إنّ أولي الأمر الذين جعلهم الله عزّ وجلّ أئمة الناس و أوجب عليهم طاعتهم، أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ثمّ الحسن عمّي، ثمّ الحسين أبي، ثمّ انتهى الأمر إلينا و سكت. فقلت له: يا سيدي، روي لنا عن أمير المؤمنين : أنّ الأرض لا تخلوا من حجة لله تعالى على عباده، فمن الحجة و الإمام بعدك؟ قال: ابني محمّد و اسمه في صحف الأولين باقر، يقر العلم

بقرّاً و هو الحجة و الإمام بعدي و من بعد محمّد ابني جعفر و اسمه عند أهل السبأ: الصادق. قلت: يا سيدي، فكيف صار اسمه (الصادق) و كلّكم صادقون؟ قال: حدّثني (أبي) عن أبيه، عن رسول الله ، قال: إذا ولد ابني جعفر بن محمّد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب فسّمّوه الصادق، فإنّ الخامس من ولده الذي اسمه جعفر يدعي الإمامة اجترأاً على الله جلّ جلاله و كذباً عليه، فهو عند الله (جعفر الكذاب)، المفتري على الله تعالى و المدّعي ما ليس له بأهل، المخالف لأبيه و الحاسد لأخيه و ذلك الذي يروم كشف ستر الله عزّ وجلّ عند غيبة ولي الله. ثمّ بكى علي بن الحسين بكاءً شديداً ثمّ قال: كأني بجعفر الكذاب و قد حمل طاغية زمانه على تفتيش أمر ولي الله و المغيب في حفظ الله و التوكيل بحرم أبيه، جهلاً منه برتبته و حرصاً على قتله إن ظفر به و طمعاً في ميراث أخيه، حتى يأخذه بغير حقّ.»^{۱۵}

سوم. المحاسن، نوشته احمد بن محمد بن خالد برقي، متوفای

۲۷۴ قمری:

عنه، عن أبيه، عن أبي هاشم الجعفري رفع الحديث قال: قال أبو عبد الله : «دخل أمير المؤمنين المسجد و معه الحسن فدخل رجل، فسلم عليه، فردّ عليه شبيهاً بسلامه، فقال: يا أمير المؤمنين جئت أسئلك فقال: سل، قال: أخبرني عن الرجل إذا نام أين تكون روحه؟ و عن المولود الذي يشبه أباه كيف يكون؟ و عن الذكر و النسيان كيف يكونان؟ فنظر أمير المؤمنين إلى الحسن فقال: أجبه، فقال الحسن :... و أما الذكر و النسيان، فإنّ القلب في حقّ، و الحقّ مطبق عليه، فإذا أراد الله أن يذكر القلب سقط الطبق، فذكر، فقال الرجل: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أشهد أن محمّداً عبده و رسوله و أشهد أن أباك أمير المؤمنين وصي محمّد حقاً حقاً، و لم أزل أقوله، و أشهد أنّك وصيّه، و أشهد أنّ الحسين وصيک، حتى أتى على آخرهم، فقال: قلت لأبي عبد الله : فمن كان الرجل؟ قال: الخضر.»^{۱۶}

هرچند این عبارت به عدد اشاره نکرده، عبارت «حتی آتی علی آخرهم» نشان می دهد شمارگان محدود و محصور بوده است، در غیر این صورت «آخر» معنا ندارد. پس این ادعا خلاف واقع است

که بگویند شیعه در ابتدا شمار امامان را محدود نمی‌دانسته است و مدارک بر وجود عدد معینی دلالت دارند.

افزون بر این، حدیث یاد شده را بسیاری از بزرگان شیعه با چندین سند از خود احمد بن محمد بن خالد برقی به گونه شفاهی شنیده و نقل کرده‌اند، نه آن که آن را از کتابش نقل کرده باشند تا گفته شود این عبارت در کتاب نیست. در همه آنها نام تک‌تک امامان آمده و نشان می‌دهد برقی نام همه امامان را می‌دانسته و برای محدثان نقل می‌نموده است. اگر در این جا با عبارت «حتی اُتی علی آخرهم» آورده، نه به این معناست که شمار و نام آنان را نمی‌دانسته، بلکه برای اختصار بوده است؛ زیرا موضوع باب در مورد علت پدیده‌های مختلف است، نه اعتقادات و امامت و این احتمال وجود دارد که ایشان در باب مخصوص امامت، این روایت را به طور کامل آورده باشد؛ زیرا بخش فراوانی از کتاب محاسن ناپود شده است.

برخی از مؤلفان بزرگ شیعه که این حدیث را از ایشان نقل کرده‌اند، از این شمارند: ثقة الاسلام کلینی در کافی (ج ۱، ص ۵۲۵، روایت یکم)، نعمانی در کتاب الغیبة (ص ۶۶، روایت دوم، باب ۴)، شیخ صدوق در کمال‌الدین (ص ۳۱۳، روایت یکم، باب امام حسن مجتبی) و علل الشرایع (ج ۱، ص ۹۶، روایت ششم) و عیون اخبار الرضا (ج ۲، ص ۶۷، ح ۳۵).

هم‌چنین شیخ طوسی در الغیبة از طریق ثقة الاسلام کلینی و طبری در دلائل الإمامة از طریق شیخ صدوق این روایت را با ذکر نام همه امامان آورده‌اند. چهارم. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، متوفای ۲۹۰ قمری:

۱. حدَّثنا أحمد بن إسحاق عن الحسن بن العباس بن الحریش عن أبي جعفر قال: سئل أبا عبد الله رجل من أهل بيته عن سورة إنا أنزلناه في ليلة القدر. فقال: ويلك سئلت عن عظيم إياك والسؤال عن مثل هذا فقام الرجل. قال: فأتيته يوماً فأقبلت عليه فسلته. فقال: إنا أنزلناه نور عند الأنبياء والأوصياء لا يربدون حاجة من السماء ولا من الأرض إلا ذكروها لذلك النور فأتيهم بها فانمَّ ذكر علي بن أبي طالب من الخواجج أنه قال لأبي بكر يوماً ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً بل أحياء عند ربهم، فاشهد أن رسول الله مات شهيداً فياياك أن تقول إنه ميّت والله ليأتيتك فاتق الله إذا جائك الشيطان غير متمثل به فعجب به أبو بكر أو فقال إن جائي والله أظعته وخرجت ممَّا أنا فيه قال فذكر أمير المؤمنين لذلك النور فخرج إلى أرواح النبيين فإذا محمد قد البس وجهه ذلك النور وأتى وهو يقول يا أبا بكر آمن بعلي و بأحد عشر من ولده إنهم مثلي إلا النبوة و تب إلى الله بردّ ما في يدك إليهم فإنه لا حق لك فيه.^{۱۷}

۲. حدَّثنا عبد الله عن الحسن بن موسى الخشاب عن ابن سباعة و علي بن الحسين بن رباطة عن ابن أذينة عن زرارة قال سمعت أبا جعفر يقول: الاثناعشر الأئمة من

پس این ادعا
خلاف واقع است
که بگویند شیعه
در ابتدا شمار
امامان را محدود
نمی‌دانسته است و
مدارک بر وجود عدد
معینی دلالت دارند

آل محمد کلهم محدث من ولد رسول الله و ولد علي
فرسول الله و علي هما الوالدان.^{۱۸}

بنابراین روایت که مرحوم کلینی نیز در *کافی* (ج ۱، ص ۵۳۱، روایت هفتم و چهاردهم) آورده، می توان دریافت که منظور از «محدث» امامان هستند و عدد دوازده که برای محدثان نقل شده، شمار ایشان را بیان می کند. دلیل دیگر، روایتی است که صاحب *بصائر* پس از این روایت می آورد^{۱۹} که نشان می دهد جانشینان امیرمؤمنان محدثانند:

حدَّثنا أحمد بن محمد عن الحجال و غيره عن القاسم بن محمد عن زرارة قال: أرسل أبو جعفر إلى زرارة أن يعلم الحكم بن عثية، أن أوصياء علي محدثون.

البته *کافی*^{۲۰} به جای نام امیر مؤمنان نام پیامبر را نقل کرده است. مرحوم کلینی روایت دیگری را از مرحوم صفار آورده است که گویای همین حقیقت است:

أحمد بن محمد و محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسن، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن إسماعيل قال: سمعت أبا الحسن يقول: الأئمة علماء صادقون مفهومان محدثون.^{۲۱}

۳. حدَّثنا أبو طالب عن عثمان بن عيسى قال كنت أنا و أبو بصير و محمد بن عمران مولى أبي جعفر بمنزله مكة قال فقال: محمد بن عمران سمعت أبا عبد الله يقول: نحن اثنا عشر محدثاً. قال له أبو بصير: و الله لسمعت من أبي عبد الله قال فحلفه مرة و اثنتين أنه سمعت قال فقال أبو بصير: كذا سمعت أبا جعفر يقول.^{۲۲}

۴. حدَّثنا علي بن حسان عن موسى بن بكر عن حمران عن أبي جعفر قال: قال رسول الله من أهل بيتي اثنا عشر محدثاً فقال له عبد الله بن زيد كان أخا علي لأمه سبحانه الله كان محدثاً كالمنكر لذلك. فأقبل عليه أبو جعفر فقال أما والله و إن ابن أمك بعد و قد كان يعرف ذلك. قال: فلما قال ذلك سكت الرجل. فقال أبو جعفر هي التي هلك فيها أبو الخطاب لم يدر تأويل المحدث و النبي.^{۲۳}

۵. حدَّثنا عبد الله عن إبراهيم بن محمد الثقفي قال أخبرنا

إسماعيل بن يسار حدَّثني علي بن جعفر الحضرمي عن سليم الشامي إنه سمع علياً يقول: إني و أوصيائي من ولدي مهديون كلنا محدثون فقلت: يا أمير المؤمنين من هم قال الحسن و الحسين ثم ابني علي بن الحسين قال و علي يومئذ رضيع ثم ثمانية من بعده واحداً بعد واحد و هم الذين أقسم الله بهم فقال و والد و ما ولد أما الوالد فرسول الله و ما ولد يعني هؤلاء الأوصياء... قال سليم الشامي سئلت محمد بن أبي بكر قلت كان علي محدثاً قال نعم قلت و هل يحدث الملائكة إلا الأنبياء قال أما تقرأ و ما أرسلنا من قبلك من رسولٍ ولا نبيٍّ قلت فأمر المؤمنين محدث قال نعم و فاطمة كانت محدثة و لم تكن نبيهة.^{۲۴}

۶. و عنه (الحسن بن احمد) عن محمد بن المثني عن أبيه عن عثمان بن زيد عن جابر عن أبي جعفر قال سئلته عن قول الله عز وجل و كذلك نرى إبراهيم ملكوت السماوات و الأرض قال... ثم قال: هذه ملكوت الأرض و لم يرها إبراهيم و إنما رأى ملكوت السماوات و هي اثني عشر عالماً كل عالم كهيئة ما رأيت كلما مضى منا امام سكن أحد هذه العوالم حتى يكون آخرهم القائم في عالمنا الذي نحن ساكنوه.^{۲۵}

همه موارد یاد شده، از کتاب نویسندگانی است که پیش از قرن چهارم رحلت کرده اند. این حقیقت چنان که پیداست، در جاهای فراوانی از این کتابها اشاره شده است. بنابراین، برخلاف این ادعا که در قرن سوم اثری از اعتقاد به دوازده امام در میان شیعیان نبوده، کتابهای برجای مانده که درصد کمی از تألیفات شیعه در آن دوران است، به روشنی خلاف این سخن را ثابت می کند. آیا نویسندگان این همه حدیث را ندیده و آیا کسی این احادیث را به وی نشان نداده تا به نادرستی این ادعا پی ببرد؟ برای این که پاسخ روشن شود، بخشی از گفت و گوی اینترنتی ایشان در سایت هجر (www.hajr.com) در پی می آید. متن این گفت و گو در کتاب *مناجات فی مدینة الضباب* چاپ شده است.

ایشان ابتدا چنان که در این کتاب ادعا کرده، می گوید:

لقد بحثت أحاديث الإثني عشرية فلم أجد لها راتحة في تراث الشيعة خلال القرون الثلاثة الأولى و لم يذكرها الكتاب

الشيعة السابقون و لم يذكر الشيخ المحدّث ابو جعفر محمّد بن الحسن بن فروخ الصّفّار القمي المتوفى سنة ٢٩٠ هجرية في كتابه (بصائر الدرجات في فضائل آل محمّد) و هو من أقدم الكتب الشيعة الإمامية، أيّ حديث يشير إلى الإثني عشرية بل قال أن الأئمة لم يكونوا يعرفون لمن الأمر بعدهم إلّا قبل وفاتهم بقليل و قد برزت الفكرة في القرن الرابع الهجري...^{٢٦}

آن گاه که احادیث دوازده امام را از کتاب *بصائر الدرجات* برای او یاد می کنند، وی دوباره چنین پا می فشارد:

انا لم أناقش عقاید الشيعة في كتاب *بصائر الدرجات* للصفّار و إنّما قلت حسب قرائتي للكتاب أنّه لم يذكر موضوع الإثني عشرية أيّ أنّ الأئمة اثنا عشر لأنّها لم تكن قد نشئت بعد و رویت لی روایتین نسبتها إلى الكتاب و ذكرت بعض الصفحات فراجعت الكتاب و لم أعر على أيّ حديث يتحدّث عن موضوع الإثني عشرية...^{٢٧}

سپس دوباره و با تفصیل بیشتر محل احادیث را در کتاب *بصائر* برای او یاد می کنند، ولی به جای مراجعه دقیق تر به توهین و تهمت می پردازد و می گوید:

لقد نقلت بعض الأحاديث عن كتاب *بصائر الدرجات* و ذكرت ارقاماً للصفحات و لم يكن نقلك دقيقاً، فأرجو أن تعيد النظر و تعطيني الرقم الدقيق أو تعترف بأنك نقلت الاحاديث من الذاكرة و اختلطت عليك الأمور و سوف أقبل إعتذارك. صحيح أن الإنسان في حالات الإنفعال و محاولة الاستدلال بأيّ شيء قد تكتب و تختلط عليه الأمور و اذا لم يكن تقياً فإنّه يخلتق الروايات و ينسبها إلى الله و الأنبياء و الأئمة و الصالحين...^{٢٨}

و بالاخره پس از چندین بار آدرس دادن، وی احادیث را می باید. اما به جای اعتراف به اشتباه خود و طلب پوزش از بدگویی خویش، بهانه می تراشد و می گوید:

و قدراجعت الكتاب الآن و وجدت الحديث الذي ذكرته و هو ضمن احاديث مغالية تتحدّث عن تحريف القرآن الكريم... و بعض هذه الأحاديث مرسل و بعضها مروى عن الغلاة و الضعفاء... و لكن بحث موضوع الإثني عشرية لا يعتمد فقط على هذا الكتاب أو ذاك و قديكون بدأ في أواخر القرن الثالث...^{٢٩}

این چگونه صداقتی در بحث و چگونه حقیقت جویی است که وی در مقدمه کتاب خویش بارها بر آن تأکید کرده است؟ نخست می گوید من بحث و مناقشه ای در عقاید موجود در *بصائر* ندارم، اما وقتی احادیث یافت می شود، می گوید من به این کتاب اعتمادی ندارم. نخست می گوید این کتاب از قدیمی ترین کتاب های امامیه است، ولی وقتی حدیث در آن یافت می شود، مدعی می گردد این کتاب در اواخر قرن سوم نوشته شده است. نخست می گوید هیچ حدیثی که اشاره به دوازده امام کند، در آن کتاب وجود ندارد و هرگونه آدرس را دروغ می داند و ادعا می کند در زمان مرحوم صفّار، هرگز چنین عقیده و فکری نبوده است، اما وقتی احادیث به او نشان داده می شود، بهانه می آورد که سند این

برخلاف این ادعا که در قرن سوم اثری از اعتقاد به دوازده امام در میان شیعیان نبوده، کتاب های برجای مانده که درصد کمی از تألیفات شیعه در آن دوران است، به روشنی خلاف این سخن را ثابت می کند

احادیث ضعیف می‌نماید و یا در حدیثی است که اشاره به تحریف قرآن دارد. در حالی که احادیث با سند صحیح در میان آنها وجود دارد، مانند حدیث شماره ۲۵ که پیش‌تر ذکر کردیم و اشاره‌ای به تحریف قرآن هم ندارد. اما بر فرض، اگر احادیث ضعیف و حاکی از تحریف قرآن هم باشد، باز نشان‌دهنده وجود چنین عقیده‌ای در آن دوران است و ادعای ایشان را باطل می‌کند و وی به ضعیف بودن آنها نمی‌تواند استناد کند.

سرانجام وقتی می‌فهمد صاحب بصائر به دوازده امام معتقد است، به جای فروتنی در مقابل حق و اعتراف به اشتباه خود، تمام القابی را که پیش‌تر برای مرحوم صفار آورده بود، مانند الشیخ المحدث، حذف می‌کند و می‌گوید:

و كان محمد بن الحسن الصفار القمي صاحب بصائر الدرجات الذي كان معاصراً لفترة الحيرة و كان أحد أقطاب النظرية المهدوية الإثني عشرية.^{۳۰}

تا حال که سخن امامان را نقل می‌کرد محدث بود، حال که خلاف سخن او را می‌گوید، نظریه پرداز می‌شود! حال چگونه می‌توان باور کرد چنین شخصی به دنبال حقیقت است و کسی را نیافته که به پرسش‌هایش پاسخ دهد. متن کتاب:

إن نظرية الاثنى عشرية لم تكن مستقرة في العقل الإمامي حتى منتصف القرن الرابع الهجري.

شبهه یازدهم: نویسنده ادعا می‌کند اعتقاد به دوازده امام تا نیمه قرن چهارم در نزد امامیه ثابت نشده بوده است. پاسخ: این ادعا سخنی باطل است؛ زیرا بزرگانی مانند پدر شیخ صدوق که پیش از نیمه قرن چهارم از دنیا رفته‌اند، با قاطعیت این مطلب را بیان کرده‌اند. جملات ایشان را پیش‌تر آوردیم. اکنون بخش‌هایی از مقدمه *الامامة و التبصرة* ایشان را دوباره می‌آوریم:

۱. و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَوةً تَرْفَعُ إِلَيْهِ وَ تَرْكُو عُنْدَهُ وَ تَدُلُّ عَلَى اِسْتِمَالِ الثَّبَاتِ... وَ أَنْ كَلِمَتَهُمْ لَا تَبْطُلُ وَ حُجَّتُهُمْ لَا تَدْحُضُ وَ عِدَّتُهُمْ لَا يَخْتَلِفُ وَ نَسَبُهُمْ لَا يَنْقَطِعُ، حَتَّى يَرِثَ اللهُ جَلَّ جَلَالُهُ الْأَرْضَ وَ مِنْ عَلَيْهَا وَ هُوَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ وَ يَظْهَرُهُمْ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.^{۳۱}

۲. فجمعت أخباراً تكشف الحيرة و تجسم النعمة و تنبئ عن العدد و تؤنس من وحشة طول الأمد.^{۳۲}

۳. و لو كان أمرهم مهملاً عن العدد و غفلاً، لما وردت الأخبار الوافرة بأخذ الله ميثاقهم على الأنبياء و سالف الصالحين من الأمة و يدلُّك على ذلك قول أبي عبد الله حين سئل عن نوح لما ذكر " استوت سفينته على الجودي بهم: هل عرف نوح عددهم؟ فقال: نعم و آدم.^{۳۳} و كيف يختلف عدد، يعرفه أبو البشر و من درج من عترته و الأنبياء من عقبه، على شزيمة من ذريته و بقية سيرة من ولده؟! و أي تأويل يدخل على حديث اللوح^{۳۴} و حديث الصحيفة المختومة^{۳۵}؟ و الخبر الوارد عن جابر في صحيفة فاطمة^{۳۶}

مرحوم شیخ کلینی نیز که در همان سال (۳۲۹ قمری) از دنیا رفته، این باب را در کتاب *شریف کافی* «دوازده نفر بودن امامان» عنوان داده و در نخستین حدیث نام همه امامان را می‌برد.^{۳۷} پس با وجود چنین تصریح‌هایی هرگز نمی‌توان ادعا کرد چنین عقیده‌ای در آن دوران ثابت نبوده است. افزون بر این، احادیث فراوانی از محدثان شیعه در قرن سوم گذشت که بر این عقیده دلالت داشت. گفتنی است همه کتاب‌های نویسندگان شیعه در دست نیست تا به آنها اشاره شود و نباید از در دست نبودن آنها به نبودن چنین عقیده‌ای استدلال کرد. متن کتاب:

حيث أدى الشيخ محمد بن علي الصدوق شكه بتحديد الأئمة في اثني عشر إماماً فقط و قال: لسنا مستعبدين في ذلك إلا بالإقرار باثني عشر إماماً و اعتقاد كون ما يذكره الثاني عشر بعده.

شبهه دوازدهم: نویسنده برای اثبات ادعای پیشین خود ادعا می‌کند شیخ صدوق در محصور بودن عدد امامان در دوازده نفر شک داشته است.

پاسخ: ادعای ایشان، سخنی بسیار شگفت‌آور و بهتانی آشکار بر شیخ صدوق است؛ زیرا وی در مقام پاسخ‌گویی به فرقه زیدیه است که حصر شمار امامان را قبول ندارند و ایشان با قاطعیت تمام می‌فرماید: «إن عدد الأئمة اثنا عشر و الثاني عشر هو

الذی یملاً الأرض قسطاً و عدلاً.» بعد برای استحکام بیشتر می‌گوید: تعیین عدد، سخن پیامبر است و باید پذیرفت. نپذیرفتن آن مانند نپذیرفتن جریان غدیر خم است. اندکی پیش‌تر نیز آورده است:

و قد علمنا عامة اختلاف الأمة و سبرنا أحوال الفرق، فدلنا أن الحق مع القائلين بالأئمة الاثني عشر دون من سواهم من فرق الأمة، و دلنا ذلك على أن الامام اليوم هو الثاني عشر منهم و أنه الذي أخبر رسول الله به و نصّ عليه و سنورد في هذا الكتاب ما روي عن النبي في عدد الأئمة و أنهم اثنا عشر و النصّ على القائم الثاني عشر.^{۳۸}

شیخ صدوق می‌گوید من در این کتاب روایاتی نقل خواهیم کرد که پیامبر از عدد امامان خبر داده و آنان دوازده نفر هستند. افزون بر این، ایشان امامیه را فرقه دوازده امامی یاد می‌کند، یعنی در دوران ایشان، نامی شناخته شده برای این گروه بوده است. حال چگونه ممکن است چنین عقیده‌ای را در میان مسلمانان آن دوران نیابیم و یا فردی مانند شیخ صدوق را که از بزرگان این فرقه بوده، دچار تردید در اصل آن یاد کنیم. شیخ صدوق در کتاب *اعتقادات* چنین می‌فرماید:

و اعتقادنا أن حجج الله تعالى على خلقه بعد نبيه محمد الأئمة الاثنا عشر: أولهم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علي بن الحسين، ثم محمد بن علي، ثم جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي، ثم محمد بن الحسن الحجة القائم صاحب الزمان خليفة الله في أرضه، صلوات الله عليهم أجمعين. و اعتقادنا فيهم: ... أن حجة الله في أرضه و خليفته على عبادته في زماننا هذا هو القائم المنتظر محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب. و أنه هو الذي أخبر به النبي عن الله عزّ وجل باسمه و نسبه... و نعتقد أنه لا يجوز أن يكون القائم غيره، بقي في غيبته ما بقي و لو بقي في غيبته عمر الدنيا لم يكن القائم غيره، لأن النبي و الأئمة دلوا عليه باسمه و نسبه و به نصوا و به بشروا و قد أخرجت هذا الفصل من كتاب *الهداية*.^{۳۹}

آیا این کلمات ممکن است سخن کسی باشد که در شمار امامان شک دارد؟ شیخ صدوق در اعتقادات امامیه چنین با قاطعیت حکم می‌کند و می‌فرماید: من در کتاب *هدایه* هم این مطلب را آورده‌ام. افزون بر این که وی روایات فراوانی می‌آورد که گویای حصر امامان در دوازده نفر است، مانند حدیث معراج^{۴۰} که به آخرین بودن قائم تصریح دارد، حدیث لوح،^{۴۱} حدیث ساق عرش^{۴۲} و حدیث آفرینش^{۴۳} که به محدود و معین بودن تعداد امامان از ازل دلالت دارد و این که امکان ندارد افزون بر این شمار، افراد دیگری نیز امام شوند.

با وجود چه ملاکی سخن کسی را که چنین احادیثی نقل می‌کند، سست و دارای شک

نویسنده ادعا می‌کند اعتقاد به دوازده امام تا نیمه قرن چهارم در نزد امامیه ثابت نشده بوده است. پاسخ: این ادعا سخنی باطل است؛ زیرا بزرگانی مانند پدر شیخ صدوق که پیش از نیمه قرن چهارم از دنیا رفته‌اند، با قاطعیت این مطلب را بیان کرده‌اند

و تردید می‌توان خواند، در حالی که در این احادیث هرگز سخن از امامی جز دوازده نفر نیامده است. اگر قرار بود امام دیگری باشد، باید نام برده می‌شد؛ زیرا این احادیث در مقام بیان حقیقت عالم آفرینش و یا شمارش وصی‌های پیامبر است.

آیا ممکن است پدر شیخ صدوق که مهم‌ترین استاد شیخ صدوق است و شیخ صدوق یک سوم تمام احادیثی که در کتاب‌هایش آورده از وی نقل کرده، با قاطعیت به دوازده امام معتقد باشد و با صراحت کامل بفرماید: «و عددهم لا یختلف» و شیخ صدوق که بعد از وی آمده و شاگرد ایشان است، در شمار امامان شک داشته باشد، یا آن که مرحوم کلینی بابتی تحت عنوان دوازده امام داشته باشد و برای شیخ صدوق این مطلب مشکوک باشد، مگر این که بگوید عقیده به دوازده امام سیر قهقرایی داشته است که این عکس ادعای نویسنده را می‌نماید.

برای روشن شدن مطلب، کلام مرحوم شیخ صدوق را می‌آوریم:

قالت الزیدية لا يجوز أن يكون من قول الأنبياء: إن الأئمة اثنا عشر لأن الحجة باقية على هذه الأمة إلى يوم القيامة، والاثنا عشر بعد محمد قد مضى منهم أحد عشر وقد زعمت الإمامية أن الأرض لا تخلو من حجة.

فيقال لهم: إن عدد الأئمة اثنا عشر والثاني عشر هو الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً، ثم يكون بعده ما يذكره من كون إمام بعده أو قيام القيامة ولسنا مستعبدین في ذلك إلا بالقرار باثني عشر إماماً واعتقاد كون ما يذكره الثاني عشر بعده... ويقال للزيدية: أفيكذب رسول الله في قوله إن الأئمة اثنا عشر. فإن قالوا: إن رسول الله لم يقل هذا القول، قيل لهم: إن جاز لكم دفع هذا الخبر مع شهرته واستفاضته وتلقى طبقات الامامية إياه بالقبول فما أنكرتم ممن يقول: إن قول رسول الله من كنت مولاه ليس من قول الرسول ۴۴.

چنان که پیداست، شیخ صدوق تصریح دارد که ما به دوازده امام تبعّد داریم. اما آن چه شیخ صدوق در آن تردید دارد و می‌نویسد هر آن چه امام دوازدهم بفرماید آن خواهد شد، اتفاقاتی است که پس از امام دوازدهم پیش خواهد

آمد و این مطلب به شک در محصور بودن امامان در دوازده تن هیچ ربطی ندارد. ملازمه‌ای که نویسنده میان این دو برقرار کرده باطل است؛ زیرا بزرگان دیگر شیعه نیز که بعد از ایشان آمده‌اند و به اعتراف نویسنده، یقین به حصر دوازده امام دارند، در این مسئله تردید کرده‌اند. شیخ مفید (متولد ۴۱۳ قمری) درباره اتفاقات پس از امام مهدی چنین ابراز داشته است:

وليس بعد دولة القائم لأحد دولة إلا ما جاءت به الرواية من قيام ولده إن شاء الله ذلك و لم ترد به على القطع و الثبات و أكثر الروايات أنه لن يمضي مهدي هذه الأمة إلا قبل القيامة بأربعين يوماً... والله أعلم بما يكون. ۴۵

گفتنی است این اشکال نیز مانند اشکالات دیگر نویسنده مطلب تازه‌ای نیست و شاگرد شیخ مفید، هزار سال پیش به آن پاسخ داده و تصریح کرده که تردید در حوادث پس از امام مهدی به معنای تردید در شمار امامان نیست. از سید مرتضی (متولد ۴۳۶ قمری) می‌پرسند:

فلا يخلو الزمان بعده من أن يكون فيه إمام مفترض الطاعة، أو ليس يكون. فإن قلنا: بوجود إمام بعده خرجنا من القول بالاثني عشرية و إن لم نقل بوجود إمام بعده، أبطلنا الأصل الذي هو عماد المذهب وهو قبح خلو الزمان من الإمام.

ایشان در پاسخ می‌فرماید:

إننا لا نقطع على مصادفة خروج صاحب الزمان محمد بن الحسن زوال التكليف، بل يجوز أن يبقى العالم بعده زماناً كثيراً ولا يجوز خلو الزمان بعده من الأئمة و يجوز أن يكون بعده عدة أئمة يقومون بحفظ الدين و مصالح أهله و ليس يضرنا ذلك فيما سلكتناه من طرق الإمامة، لأن الذي كلفنا إياه و تعبدنا منه أن نعلم إمامة هؤلاء الاثني عشر ، و نبينه بياناً شافياً، إذ هو موضع الخلاف و الحاجة و لا يخرجنا هذا القول عن التسمي بالاثني عشرية، لأن هذا الاسم عندنا يطلق على من يثبت إمامة اثني عشر إماماً و قد أثبتنا نحن و لا موافق لنا في هذا المذهب فانفردنا نحن بهذا الاسم دون غيرنا. ۴۶

چنان که پیداست، سید مرتضی می‌گوید حتی اگر به امامان پس از امام زمان معتقد شویم، باز ما را از نامیده شدن به دوازده امامی خارج نمی‌کند. با توجه به مطالب بیان شده، روشن می‌شود اگر شیخ صدوق می‌فرماید: یا قیامت می‌شود یا امامی پس از ایشان می‌آید، به معنای شک داشتن در شمار امامان نیست؛ زیرا آمدن امامان با رجعت آنان نیز سازگاری دارد و میان این دو ملازمه‌ای وجود ندارد؛ زیرا بر شمار امامان ، روایات فراوانی وجود دارد که به روشنی عدد را بیان کرده‌اند و جای شک و تردیدی نمی‌گذارند، اما بر وجود وقایع پس از امام مهدی روایات بسیار اندکی وجود دارد و به روشنی بیان نشده است. از این رو، علما نیز آنها را هم‌راه با شک و تردید بیان کرده‌اند و حتی چنان که شیخ صدوق فرموده، می‌توان گفت امامان بنا به مصالحی در صدد بیان آن نبوده‌اند و بیان آن را به عهده امام مهدی نهاده‌اند.^{۴۷} لذا عالمان نیز از آن چشم پوشیده‌اند.

متن کتاب:

و نقل الكفعمی فی المصباح عن الامام الرضا الدعاء التالی حول صاحب الزمان:
«اللهم صل علی ولاة عهده و الائمة من بعده.»

شبهه سیزدهم: نویسنده برای آن که ثابت کند اعتقاد به دوازده امام تا نیمه قرن چهارم ثابت نشده بوده است، دعایی از مرحوم کفعمی نقل می‌کند که به امامان بعد از امام دوازدهم اشاره دارد.

پاسخ: اولاً چون مرحوم کفعمی در گذشته ۹۰۵ قمری است، از نویسنده باید پرسید که چگونه با این کتاب به شش قرن پیش‌تر استدلال می‌کند و می‌گوید چون در کتاب قرن دهم این مطلب آمده، پس در قرن چهارم چنین بوده است؟

ثانیاً اگر وجود یک دعا یا یک حدیث در کتابی به تنهایی، بدون در نظر گرفتن مطالب دیگر نشان‌دهنده اعتقاد مؤلف است، چرا به نیمه قرن چهارم بسنده کرده است و مدعی نمی‌شود که نه تنها تا نیمه قرن چهارم که تا قرن دهم نیز نظریه دوازده امام ثابت نشده بوده است؟ حتی بالاتر از این را نیز می‌توان ادعا کرد و گفت چون بسیار از علمای معاصر شیعه مانند شیخ عزیز الله عطاردی در *مسند الرضا*، ابراهیم کاشانی در *الصحیفة الیهادیة*، محمدی ری‌شهری در *اهل البیت فی الکتاب والسنة*، جواد قیومی در *صحیفة الرضا* و باقر شریف قرشی در *حیة الامام المهدی* این دعا را آورده‌اند، پس در حال حاضر نیز عقیده حصر عدد ائمه در میان شیعیان جا نیفتاده است و هنوز هم مشکوک است! به راستی چنین ادعایی می‌توان نمود؟

روشن است که اگر در یک کتاب صدها دلیل صریح بر یک مسئله وجود داشته باشد و در کنار آن، مطلبی نیز برخلاف آن وهم آفریند، از آن دلایل و تصریح‌ها نمی‌توان چشم پوشید و به همان یک مطلب برای کشف حقیقت دست آویخت. نقل‌گزینی مطالب، تنها باعث سوء ظن به ناقل آن می‌شود و ممکن است چنین به نظر آید که وی

شیخ صدوق تصریح دارد که ما به دوازده امام تعبد داریم. اما آن چه شیخ صدوق در آن تردید دارد و می‌نویسد هر آن چه امام دوازدهم بفرماید آن خواهد شد، اتفاقاتی است که پس از امام دوازدهم پیش خواهد آمد و این مطلب به شک در محصور بودن امامان در دوازده تن هیچ ربطی ندارد

غرض ورزی کرده است.

حال که معلوم شد این بخش از دعا دلیلی بر مدعای نویسنده نمی تواند باشد، دیگر لزومی برای گفت و گو درباره آن نیست، اما برای روشن شدن معنای این عبارت، توضیحی درباره آن داده می شود:

یکم. مرحوم کفعمی در *مصباح* این دعا را بدون سند و مرسل نقل کرده است:

روی یونس بن عبد الرحمن عن الرضا إنّه كان يأمر بالدعاء لصاحب الأمر بهذا الدعاء: اللهم ادفع عن وليك وخليفتك وحجتك على خلقك... واجعلنا ممن تنتصر به لدينك وتعزّ به نصر وليك ولا تستبدل بنا غيرنا، فإنّ استبدالك بنا غيرنا عليك يسير وهو علينا كثير، اللهم! صلّ على ولاة عهده والأئمة من بعده وبلغ آمالهم وزد في آجالهم وأعزّ نصرهم وتمّم لهم ما أسندت [ما استندت] إليهم من أمرك لهم وثبت دعائمهم واجعلنا لهم أعواناً وعلى دينك أنصاراً فإنّهم معادن كلماتك وخزان علمك وأركان توحيدك ودعائم دينك وولاية أمرك وخالصتك من عبادك وصفوتك من خلقك وأولياؤك وسلالات أولياتك وصفوة أولاد نبيك والسلام عليهم ورحمة الله وبركاته.^{۴۸}

اما پیش تر از زمان وی، سید بن طاووس نیز همین دعا را با سند نقل کرده:

حدّث به الشريف الجليل أبو الحسين زيد بن جعفر العلوي المحمّدي قال: حدّثنا أبو الحسين إسحاق بن الحسن العفراني (الحسين العلوي) قال: حدّثنا محمد بن همام بن سهيل الكاتب ومحمد بن شعيب بن أحمد المالكي جميعاً عن شعيب بن أحمد المالكي، عن يونس بن عبد الرحمن، عن مولانا أبي الحسن علي بن موسى الرضا أنّه كان يأمر بالدعاء للحجة صاحب الزمان . (در بخش پایانی دعا، جمله مورد استشهاد نویسنده «و الأئمة من بعده» وجود ندارد): واجعلنا ممن تنتصر به لدينك وتعزّ به نصر وليك ولا تستبدل بنا غيرنا، فإنّ استبدالك بنا غيرنا عليك يسير وهو علينا كبير، إنّك على كلّ شيء قدير. اللهم صلّ على ولاة عهده وبلغهم آمالهم وزد في آجالهم وانصرهم وتمّم

لهم ما أسندت إليهم أمر دينك واجعلنا لهم أعواناً وعلى دينك أنصاراً وصلّ على آبائه الطاهرين الأئمة الراشدين، اللهم فإنّهم معادن كلماتك وخزان علمك وولاية أمرك وخالصتك من عبادك وخيرتك من خلقك وأولياتك وسلالات أولياتك وصفوتك وأولاد أصفياك، صلواتك ورحمتك وبركاتك عليهم أجمعين.^{۴۹}

پس نویسنده جمله ای را دلیل آورده که از کتاب *مصباح* است و سند هم ندارد و در کتاب پیش تر از آن که سند هم دارد، این جمله به چشم نمی خورد. اگر از این اشکال نیز چشم پوشیم و آن نقل را نیز معتبر بدانیم، تازه نسخه بدل خواهد شد، یعنی احتمال دارد نقل چنین یا چنان باشد و روشن است که نمی توان برای اثبات یک مطلب یک طرف احتمال را دلیل قرار داد، بلکه باید گفت: «اذا جاء الإحتمال بطل الإستدلال.»

دوم. بر فرض پذیرش این قسمت و نبود احتمال (نسخه) دیگر باید گفت: نخست این که دعا ویژه امام دوازدهم صادر نشده است تا اشکال شود که منظور از امامان بعد از وی چه کسانی هستند، بلکه این دعا مانند زیارت جامعه برای همه امامان است و در امامان قبل چنین دعا کردنی هیچ اشکالی نداشته است. بنابراین، اگر عبارت «و الأئمة من بعده» آمده به اعتبار امامان سابق است،^{۵۰} چنان که به این مطلب صاحب *مختصر بصائر الدرجات* (هم عصر مرحوم کفعمی) تصریح کرده است:

اعلم أنّ هذا الدعاء يدعى به لكلّ إمام في زمانه و مولانا صاحب الامر و الزمان ابن الحسن أحدهم.^{۵۱} البته خواندن این دعا به نیت امام دوازدهم از باب تغليب و تابع اکثر بودن، محذوری ندارد.

دو دیگر آن که اگر نخواهیم حمل بر تغليب نماییم، امامان بعد از ایشان را در امام دوازدهم با رجعت می توان تصوّر کرد. نکته مهمی که نویسنده به سادگی و بدون ذکر هیچ دلیلی از کنار آن می گذرد، ادعای جدید بودن امامان بعد از امام دوازدهم است. به همین دلیل، نتیجه می گیرد شمار امامان منحصر در دوازده نفر نیست، در حالی که رجعت از مشهورترین عقاید شیعه است.^{۵۲} با اعتقاد به بازگشت امامان به دنیا دیگر نمی توان «و الأئمة من بعده» را بر امامان جدید حمل نمود و برای این ادعا باید اقامه دلیل کرد.

حسن بن سلیمان حلی در بحث رجعت به این دعا اشاره کرده است:

یظهر الحسین بن علی فی اثنی عشر ألف صدیق واثنین و سبعین رجلاً أصحابه الذین قتلوا معه یوم عاشوراء فیا لك عندها من کرة زهراء ورجعة بیضاء ثم ینخرج الصدیق الأكبر امیر المؤمنین ... ثم یظهر السید الاجل محمد فی أنصاره و المهاجرین الیه و من آمن به و صدقه و استشهد معه و یحضر مکذوبه ... حتی نقص منهم الحق و یجازون بأفعالهم منذ وقت ظهور رسول الله إلى وقت ظهور المهدی اماماً اماماً و وقتاً و قتماً ... کأنی أنظر إلینا معاشر الأئمة و نحن بین یدی جدنا رسول الله نشکو الیه ما نزل بنا من الأمة بعده من التکذیب و الرد علینا ... و ذکر أبوعلی الطبرسی فی قوله: و إذا وقع القول علیهم أخرجنا لهم دابة من الأرض تکلمهم ما یؤید لك. روی الشیخ أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی فی مصباح المتعجد عن یونس بن عبدالرحمن أن الرضا کان یأمر بالدعاء لصاحب الامر اللهم ادفع عن ولیک و خلیفتک و حجتک ثم ساق الدعاء فقال اللهم وصل علی و لاة عهده و الأئمة من بعده و بلغهم آمالهم ... اعلم أن هذا الدعاء یدعی به لكل امام فی زمانه و مولانا صاحب الامر و الزمان ابن الحسن أحدهم فحیتذ یرصد علیه هذا الدعاء اللهم وصل علی و لاة عهده و الأئمة من بعده إلى آخره و الا لم یکن هذا الدعاء عاماً لهم أجمع و یكون هذا النص مضافاً إلى ما رویناه أولاً عنهم من الأحادیث الصحیحة الصریحة فی هذا المعنی و اصلاً له و شاهداً بمعناه.^{۵۳}

سه دیگر آن که کلمه «بعد» در این عبارت به معنای ترتیبی می‌تواند باشد، نه زمانی، یعنی سلام بر امام زمان حاضر و بعد از او سلام بر امامان دیگر (چه قبلی‌ها و چه بعدی‌ها). عهد در این معنا به معنای عهد امامت^{۵۴} و منظور از «ولایة عهده» نیز امامان می‌تواند باشد، یعنی کسانی که سرپرستان عهد امامتند. بنابراین، «بعد» زمانی نیست تا گفته شود بعد از امام دوازدهم باز هم امام دیگری خواهد آمد.

سوم، وانگهی اگر کسی این سه معنا را نپذیرد و برآیند این جمله را آمدن امامان جدید بداند، باید به صدها روایت پاسخ بگوید که بر حصر عدد امامان در دوازده نفر دلالت دارند.^{۵۵} حال اگر در مقام تعارض، یک یا چند دلیل برخلاف آن وهم آفرینند و تفسیر صحیح نپذیرند، ساقط می‌شوند و از حجیت می‌افتند. بنابراین، عبارت یاد شده در دعا از دلیل بودن خارج می‌شود.
متن کتاب:

و روی الصدوق عدّة روایات حول احتمال إمتداد الإمامة بعد الإمام الثانی عشر و عدم الاقتصار علیه و کان منها روایة عن الإمام امیر المؤمنین حول غموض الأمر بعد القائم و أنّ رسول الله قد عهد الیه أن لا یخبر أحداً بذلك إلا الحسن و الحسین و أنّه قال: لا تستلونی عما یرکون بعد هذا، فقد عهد الیّ حبیبی أن لا أخبر به غیر عترتی.

دعا ویژه امام دوازدهم صادر نشده است تا اشکال شود که منظور از امامان بعد از وی چه کسانی هستند، بلکه این دعا مانند زیارت جامعه برای همه امامان است و در امامان قبل چنین دعا کردنی هیچ اشکالی نداشته است. بنابراین، اگر عبارت «و الأئمة من بعده» آمده به اعتبار امامان سابق است

شبهه چهاردهم: نویسنده ادعا می‌کند شیخ صدوق روایاتی را درباره احتمال ادامه داشتن امامت بعد از امام دوازدهم ، نقل کرده است. وی از این راه می‌خواهد ثابت کند عقیده به دوازده امام در قرن چهارم ثابت نبوده است.

پاسخ: این ادعای نویسنده نیز تدلیسی بیش نیست؛ زیرا چنان که گذشت، شیخ صدوق به محصور بودن شمار امامان اعتقاد راسخ دارد و در جای جای کتاب *کمال‌الدین* به آن تأکید می‌کند و هیچ شکی در آن ندارد و امکان ندارد این روایات را به این منظور حمل کنیم، بلکه چنان که گذشت، ایشان از وقایع بعد از امام دوازدهم اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند و می‌گویند: ما نمی‌دانیم چه خواهد شد و این احادیث را نیز برای اثبات شفاف نبودن وقایع پس از ظهور می‌آورند، نه احتمال آمدن امامان جدید. گفتنی است که امتداد امامت را ملازم با آمدن امامان پی‌درپی و جدید نباید دانست؛ زیرا این سخن به معنای نادیده گرفتن مسئله مهم رجعت است.

حدَّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه قال: حدَّثنا عبد العزيز بن يحيى قال: حدَّثنا إبراهيم بن فهد، عن محمد بن عقبة، عن حسين بن الحسن، عن إساعيل بن عمر، عن عمر بن موسى الوجيهي عن المنهال بن عمرو، عن عبد الله بن الحارث قال: قلت لعلي: يا أمير المؤمنين أخبرني بما يكون من الاحداث بعد قائمكم؟ قال: يا ابن الحارث ذلك شيء ذكره موكولٌ إليه، وإن رسول الله عهد إليّ أن لا أخبر به إلا الحسن والحسين.

حدَّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق؛ قال: حدَّثنا عبد العزيز بن يحيى الجلودي، عن الحسين بن معاذ، عن قيس بن حفص، عن يونس بن أرقم، عن أبي سنان الشيباني عن الضحاک بن مزاحم، عن النزال بن سبرة، عن أمير المؤمنين في حديث يذكر فيه أمر الدجال ويقول في آخره: لا تسئلوني عمّا يكون بعد هذا فإنّه عهد إليّ حبيبي أن لا أخبر به غير عترتي. قال النزال بن سبرة: فقلت لصعصعة ابن صوحان: ما عنّي أمير المؤمنين بهذا القول؟ فقال صعصعة: يا ابن سبرة إنّ الذي يصلّي عيسى بن مريم خلفه هو الثاني عشر من العتره، التاسع من ولد الحسين بن علي وهو

الشمس الطالعة من مغربها، يظهر عند الركن والمقام، في طهر الأرض و يضع الميزان بالقسط فلا يظلم أحدٌ أحدًا، فأخبر أمير المؤمنين أن حبيبه رسول الله عهد إليه أن لا يخبر بها يكون بعد ذلك غير عترته الأئمة^{۵۶}.

چنان که پیداست، سخن در وقایع و اتفاق‌های پس از امام قائم است و ذکر دجال نیز قرینه‌ای بر همین نکته به شمار می‌رود. در مقابل، هیچ قرینه‌ای وجود ندارد که سخن از امامت یا امتداد و انقطاع آن باشد. پس استفاده‌ای که نویسنده از این روایات کرده، برداشتی ناروا و انتسابی غیر واقعی است؛ زیرا بزرگانی مانند شیخ مفید و سید مرتضی نیز که نویسنده آنان را دوازده امامی می‌داند، از وقایع بعد از امام قائم اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند. متن کتاب:

و روی الطوسی فی الغیبه أنّ رسول الله قال لعلی «یا علیّ إنّه سیکون بعدی اثنا عشر إماماً و من بعدهم اثنا عشر مهدیاً فأنّت یا علیّ أوّل الإثنی عشر الإمام... ثمّ یكون من بعده اثنا عشر مهدیاً».

شبهه پانزدهم: نویسنده برای اثبات ثابت نبودن عقیده به دوازده امام تا نیمه قرن چهارم به روایت شیخ طوسی استناد کرده است. پاسخ: نخست آن که اشکالی که در تمسک ایشان به کتاب مرحوم کفعمی بود، این‌جا نیز وارد می‌شود، یعنی ایشان از کتاب مرحوم شیخ طوسی که در گذشته نیمه دوم قرن پنجم است، استدلال به قرن چهارم می‌نماید. آیا اگر در این کتاب روایتی آمده باشد، ثابت می‌کند صد سال پیش از آن، فلان عقیده مستحکم بوده است یا نه؟ چگونه است که این روایت به شک شیخ طوسی در دوازده امام دلالت ندارد، ولی به صد سال پیش از آن دلالت می‌کند؟ اگر به شک نیز دلالت دارد، پس باید بگویید این شک در قرون بعد نیز ادامه داشته است و حال آن که این سخن پذیرفتنی نیست؛ زیرا در دوازده امامی بودن اساتید شیخ طوسی مانند سید مرتضی و شیخ مفید شکی نیست، تا چه رسد به خود شیخ طوسی.

پس نقل این روایت نیز شکی برای دوران پیش از آن ثابت نمی‌کند و آوردن آن در این قسمت بی‌مورد است. دوم آن که اگر از این اشکال نیز چشم پوشیم، باید گفت که در روایتی که ایشان نقل کرده، به وضوح میان امام و مهدی فرق

گذارده شده است و پیامبر می فرماید: پس از دوازده امام، دوازده مهدی می آید، یعنی این دو باهم فرق دارند. جای بسی تعجب است که نویسندگان به این مسئله هیچ توجهی نکرده و چنین وانمود کرده که آنان نیز ادامه همین امامان هستند و نتیجه گرفته است پس تعداد امامان بیش از دوازده نفر است.

برای آن که مطلب روشن تر شود، روایتی در پی می آید که شیخ صدوق آنها را نقل کرده و گویای همین فرق است و ماهیت مهدی‌های بعدی را بیان می کند:

محمد بن علي بن الحسين بن موسى ابن بابويه عن علي بن أحمد بن موسى الدقاق عن محمد بن أبي عبدالله الكوفي عن موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي عن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير قال: قلت للصادق يابن رسول الله سمعت من أبيك أنه قال: يكون بعد القائم اثني عشر إماماً؟ فقال: قد قال اثني عشر مهدياً ولم يقل اثني عشر إماماً ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى موالاتنا و معرفة حقنا.⁵⁷

چنان که پیداست، امام صادق تصریح می فرماید که آنان امام نیستند، بلکه شیعیانی هستند که مردم را به سوی امامان فرامی خوانند.

سید بهاء الدین نیلی نیز از امام صادق نقل می کند:

إنّ منّا بعد القائم اثنا عشر مهدياً من ولد الحسين.⁵⁸

در این روایت نیز سخن از مهدی است و به امام جدیدی اشاره نشده است. متن کامل روایتی هم که نویسنده به آن اشاره کرده، چنین است:

أخبرنا جماعة، عن أبي عبدالله الحسين بن علي بن سفيان البزوفري، عن علي بن سنان الموصلي العدل، عن علي بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن الخليل، عن جعفر بن أحمد المصري، عن عمّه الحسن بن علي، عن أبيه، عن أبي عبدالله جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر، عن أبيه ذي الثفّنات سيد العابدين، عن أبيه الحسين الزكيّ الشهيد، عن أبيه أمير المؤمنين قال: «قال رسول الله في الليلة التي كانت فيها وفاته لعلي: يا أبا الحسن أحضر صحيفة ودواة. فأملا رسول الله وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع فقال: يا علي إنه سيكون بعدي اثنا عشر إماماً ومن بعدهم إثنا عشر مهدياً، فأنت يا علي أول الاثني عشر إماماً سمّاك الله تعالى في سمائه: علياً المرتضى، وأمير المؤمنين، والصدیق الأكبر والفاروق الأعظم والمأمون والمهدي، فلا تصحّ هذه الأسماء لأحدٍ غيرك. يا علي أنت وصي علي أهل بيتي حيّهم وميتهم، وعلى نسائي: فمن ثبتها لقبتي غداً، ومن طلقها فأنا بريء منها، لم ترني ولم أرها في عرصة القيامة وأنت خليفتي على أمّتي من بعدي. فإذا حضرتك الوفاة فسلمّها إلى ابني الحسن البر الوصول، فإذا حضرته الوفاة فليسلمّها إلى ابني الحسين الشهيد الزكيّ المقتول، فإذا حضرته الوفاة فليسلمّها إلى ابنه سيد العابدين ذي الثفّنات علي، فإذا حضرته الوفاة فليسلمّها إلى ابنه محمد الباقر، فإذا حضرته الوفاة فليسلمّها إلى ابنه جعفر الصادق،

شیخ صدوق به محصور بودن شمار امامان اعتقاد راسخ دارد و در جای جای کتاب *کمال الدین* به آن تأکید می کند

فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه موسى الكاظم، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه عليّ الرضا، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد الثقة التقي، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه علي الناصح، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد . فذلك اثنا عشر إماماً، ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المقربين (المهديين^{۵۹}) له ثلاثة أسامي: اسم كاسمي و اسم أبي و هو عبدالله و أحمد و الاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين.^{۶۰}

روایت پیش بیان می‌کند مهدیانی که پس از حضرت قائم خواهند آمد، از نسل امام حسین هستند. این روایت هم نشان می‌دهد آنان از فرزندان امام مهدی هستند. از این رو، معنای عبارت «و الأئمة من ولده» روشن می‌شود، یعنی معلوم می‌گردد منظور از امامان همان مهدیان بعد از امام مهدی هستند و سخن از امام جدیدی نیست.

دعاء آخر مروی عن صاحب الزمان ، خرج إلى أبي الحسن الضراب الأصفهاني بمكة، بإسناد لم نذكره اختصاراً نسخته: بسم الله الرحمن الرحيم اللهم! صلّ على محمد سيّد المرسلين و خاتم النبيين... اللهم! صلّ على محمد المصطفى و علي المرتضى و فاطمة الزهراء و الحسن الرضا و الحسين المصطفى و جميع الأوصياء مصابيح الدجى و أعلام الهدى و منار التقى و العروة الوثقى و الحبل المتين و الصراط المستقيم و صلّ على وليك و ولاة عهدك و الأئمة من ولده و مدّ في أعمارهم و زد في آجالهم و بلغهم أقصى أمالمهم ديناً و دنياً و آخرة إنك على كلّ شيء قدير.

نتیجه آن که در جوامع روایی ما، روایتی وجود ندارد که به آمدن امام جدیدی پس از دوازده امام اشاره داشته باشد. بنابراین، احتمال امتداد امامت با امام جدید که نویسنده مدعی آن است، هیچ سندی ندارد و سخنی گزاف است.

متن کتاب:

و عندما نشئت فكرة تحديد عدد الأئمة، بعد القول بوجود و غيبة محمد بن الحسن العسكري كاد الشيعة الإمامية

يختلفون فيما بينهم حول تحديد عددهم باثني عشر أو ثلاثة عشر، إذ برزت في ذلك الوقت روايات تقول، بأن عدد الأئمة ثلاثة عشر و قد نقلها الكليني في الكافي.

شبهه شانزدهم: نویسنده مدعی است وقتی اندیشه محدود کردن شمار امامان پدید آمد، نزدیک بود میان امامیه پیرامون محدود کردن شمار امامان به دوازده یا سیزده امام، اختلاف ایجاد شود؛ زیرا روایاتی در آن دوران نمایان شد که از سیزده امام سخن می‌گفت و این روایات را مرحوم کلینی در کافی نقل کرده است.

پاسخ: نخست آن که در ابتدای این نوشتار نام و متن کتاب‌هایی را آوردیم که پیش از قرن چهارم و قبل از زمان مرحوم کلینی نوشته شده است و ثابت کردیم که اعتقاد به دوازده امام و احادیث آن، اصیل و ریشه‌دار است و نسبت دادن پیدایی آن به دوران مرحوم کلینی، خلاف واقع و ادعایی کذب است. روشن‌ترین دلیلی که در این جا می‌توان ذکر کرد، بعضی از احادیثی است که نویسنده به آنها اشاره دارد و از کتاب ابوسعید عصفری (متوفای ۲۵۰ قمری) است،^{۶۱} یعنی کسی که صد سال پیش از زمان مورد ادعای نویسنده از دنیا رفته است. حال چگونه می‌توان ادعا کرد این احادیث در دوران مرحوم کلینی مطرح شده است.

دوم آن که نسبت دادن حدیثی با موضوع سیزده امام به مرحوم کلینی، تهمت بزرگ بر ایشان است؛ زیرا عنوان باب این احادیث «ما جاء في الإثني عشر و النصّ عليهم» است، یعنی ایشان به دوازده گانه بودن امامان تصریح دارد و معنا ندارد در این باب حدیثی نقل کند که در تناقض با عنوانش باشد و خلاف آن چه را برساند که در صدد اثباتش است. لذا در این باب به روشنی می‌بینیم که روایات دوازده امام کاملاً صریح است و به روشنی، عدد دوازده بیان شده است، اما روایاتی که ادعا می‌شود دلالت بر سیزده امام دارد، هیچ کدام تصریح به عدد سیزده ندارد، بلکه همگی چند وجه دارند، یا نقل‌های دیگری دارند و تنها بعضی از نقل‌ها، آن هم اگر معانی دیگر ارائه شده را نپذیریم، لازمه‌اش وجود سیزده امام خواهد بود. همه این موارد در ادامه بیان می‌شود و به انصاف خواننده واگذار می‌گردد تا بنگرد آیا می‌تواند مانند نویسنده با قاطعیت ادعا کرد که مرحوم کلینی روایات سیزده امام را نقل کرده است یا خیر؟

سوم آن که روایات معصومان نیز مانند آیات قرآن انواعی دارد. امیرمؤمنان دربارهٔ اختلاف روایات می‌فرماید:

إن في آيدي الناس حقاً و باطلاً، و صدقاً و كذباً، و ناسخاً و منسوخاً، و عاماً و خاصاً و محكماً و متشابهاً و حفظاً و وهماً.^{۶۲}

یعنی احادیث چون مانند آیات انواعی دارد. بنابراین، باید در کنار هم قرار گیرند و معنای صحیح آنها به کمک هم و با در نظر گرفتن همه روشن می‌شود. با توجه به این نکته، اگر مضمون یک روایت در روایت دیگری با توضیح و تفصیل آمده باشد، باید در معنا کردن روایت مختصر و مجمل به آن روایت مفصل مراجعه کرد و نمی‌توان یک روایت را منقطع از روایات دیگر در نظر گرفت و دربارهٔ آن قضاوت کرد. در احادیث مورد بحث نیز حدیث‌های دیگری وجود دارد که همان ماجرا را با تفصیل بیان کرده است و باید به آنها مراجعه کرد. افزون بر این، روایات فرقی اساسی با آیات قرآن دارند؛ نامعتبر بودن همهٔ آنها. روایاتی وجود دارد که ضعیف و ناپذیرفتنی هستند و نمی‌توان آنها را در کنار روایات صحیح گذارد و مقایسه کرد، یعنی همان مغالطه‌ای که نویسنده بارها و بارها مرتکب آن شده است. هر جا که خود استدلال می‌کند، به هر روایتی استناد می‌نماید و به ضعف و صحت آن هیچ اهمیتی نمی‌دهد، اما در مقابل روایاتی که خلاف نظر وی را می‌رساند، به راحتی با طرح سند آن را رد می‌کند، در حالی که محقق باید روشی ثابت را برگیرد و آن را نخست بیان نماید.

حال با در نظر گرفتن مطالب بیان شده، احادیث کتاب کافی و آمار کلی احادیث باب «ما جاء فی الإثنی عشر و النص علیهم»^{۶۳} را نقل و بررسی می‌کنیم: بیست حدیث در این باب وجود دارد. ده حدیث^{۶۴} به عدد دوازده تصریح کرده است که در سه حدیث^{۶۵} از آنها نام دوازده امام هم آمده است. چهار حدیث^{۶۶} نیز بر دوازده عدد دلالت دارد. شش حدیث^{۶۷} موهوم عدد سیزده است. یک حدیث از این شش، حدیث تکراری است و در واقع پنج حدیث محسوب می‌شود. دو حدیث نیز هم‌مضمون با احادیث گویای دوازده است. در نتیجه، سه حدیث (۷ و ۱۴ و ۱۷ و ۱۸) با مضمون غیرتکراری موهوم عدد سیزده است. هر شش حدیث در زیر بررسی می‌شود:

۱. حدیث جابر: محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن ابن محبوب، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عن جابر بن عبدالله الأنصاري قال: «دخلت على فاطمة و بين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء من ولدها، فعددت اثني عشر آخرهم القائم، ثلاثة منهم محمد و ثلاثة منهم علي»^{۶۸}

در این روایت چون «من ولدها» آمده، ممکن است گفته شود دوازده امام از فرزندان حضرت فاطمه هستند و با حضرت علی که همسر ایشان است، سیزده امام می‌شود.

چنان که پیداست، به عدد سیزده تصریحی نشده و تنها از عبارت «من ولدها» این

در جوامع روایی ما، روایتی وجود ندارد که به آمدن امام جدیدی پس از دوازده امام اشاره داشته باشد. بنابراین، احتمال امتداد امامت با امام جدید که نویسنده مدعی آن است، هیچ سندی ندارد و سخنی گزاف است

نتیجه گرفته شده است. این نتیجه هم در صورتی صحیح است که هیچ احتمال دیگری در کار نباشد، در حالی که احتمال دارد:

یکم. منظور تغلیب^{۶۶} باشد، یعنی از دوازده وصی چون یازده نفر آنها از اولاد هستند، در عرف مردم صحیح است که گفته شود همه از اولاد ایشان هستند.

دوم. چون عبارت «لوح فيه أسماء الأوصياء من ولدها» افاده حصر نمی‌کند، نمی‌توان گفت نام دیگری غیر از «ولدها» در آن نبوده است. نیز در عبارت «فعددت اثني عشر» ضمیر «فعددتها» یا قرینه دیگری (مانند الف لام عهد ذکری «فعددت الأوصياء») وجود ندارد که شمارش را ناگزیر در همان «الأوصياء من ولدها» حصر نماید، پس احتمال دارد منظور از «فعددت»، شمارش همه نام‌ها در لوح باشد، نه فقط شمارش تنها فرزندان؛ زیرا چنان که گفتیم، دلیلی در حدیث نیست که همه نام‌ها باید به فرزندان حضرت فاطمه متعلق باشد، یعنی جابر بگوید لوحی در برابر حضرت فاطمه بوده که نام فرزندان وصی‌اش بر آن نوشته شده بود و من دوازده نام شمردم. نمی‌گوید که من آن نام‌ها را شمردم، دوازده تا شد، بلکه می‌گوید من دوازده نام شمردم. این جمله سازگاری دارد با این که نام دیگری غیر از فرزندان نیز در آن لوح باشد. اما چون جابر این روایت را برای امام باقر نقل می‌کند، تأکیدش بر فرزندان حضرت فاطمه است، نه همه امامان؛ زیرا در زمان ایشان امامت حضرت علی جای هیچ حرفی نداشت.

سوم. احتمال بعدی تصحیف و زیاد شدن عبارت «من ولدها» است که همان دلیل مدعیان سیزده امام است؛ زیرا این روایت را شیخ صدوق در کتاب *کمال‌الدین* که از کتاب‌های معتبر شیعه است، بدون این عبارت نقل کرده است:

و حدّثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رضي الله عنه قال:

حدّثني أبي، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر ، عن جابر بن عبدالله الأنصاري قال: دخلت على فاطمة و بين يديها لوح (مكتوب) فيه أسماء الأوصياء فعددت اثني عشر آخرهم القائم، ثلاثة منهم محمد و أربعة منهم علي .^{۶۷}

با وجود این احتمالات و به خصوص دو نوع نقل متفاوت از این

حدیث، دیگر وجود عقیده‌ای به این مهمی (سیزده امام) را با این روایت که نسخه بدل است، نمی‌توان ثابت کرد.

نکته اساسی آن است که همه این احتمالات در صورتی جا دارد که تنها این حدیث را در این موضوع بیابیم، یا این حدیث به تنهایی در نظر گرفته شود، در حالی که چنین نیست، یعنی احادیث دیگری نیز در این موضوع وجود دارد و از نظر فن حدیث‌شناسی، چنان که پیش‌تر اشاره شد، نباید احادیث مشابه را از نظر دور داشت. اگر این نویسنده قبل از نتیجه‌گیری نادرست کمی دقت می‌کرد، متوجه می‌شد مرحوم کلینی در همین باب این حدیث را که سند آن هم ضعیف است، با متن مفصل و سند صحیح آورده است و این تفصیل راه را بر هرگونه احتمال و برداشتی بسته است:

محمد بن يحيى و محمد بن عبدالله، عن عبدالله بن جعفر، عن الحسن بن ظريف و علي بن محمد، عن صالح بن أبي حماد، عن بكر بن صالح، عن عبد الرحمن بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله قال: قال أبي جابر بن عبدالله الأنصاري إن لي إليك حاجة فمتى يخف عليك أن أخلو بك فأسئلك عنها، فقال له جابر: أي الأوقات أحببته فخلا به في بعض الأيام فقال له: يا جابر أخبرني عن اللوح الذي رأيته في يد أمي فاطمة بنت رسول الله وما أخبرتك به أمي أنه في ذلك اللوح مكتوب؟ فقال جابر: أشهد بالله أنني دخلت على أمك فاطمة في حياة رسول الله فهيتها بولادة الحسين ورأيت في يديها لوحاً أخضر، ظننت أنه من زمرد ورأيت فيه كتاباً أبيض، شبه لون الشمس، فقلت لها: بأبي وأمي يا بنت رسول الله ما هذا اللوح؟ فقالت: هذا لوح أهداه الله إلى رسول الله فيه اسم أبي واسم بعلي واسم ابني واسم الأوصياء من ولدي وأعطانيه أبي ليشرنى بذلك، قال جابر فأعطتني أمك فاطمة فقرأته واستنسخته، فقال له أبي: فهل لك يا جابر: أن تعرضه علي قال: نعم، فمشى معي أبي إلى منزل جابر فأخرج صحيفة من رق، فقال: يا جابر انظر في كتابك لأقرأ أنا عليك، فنظر جابر في نسخة فقرأه أبي فما خالف حرف حرفاً، فقال جابر: فأشهد بالله أنني هكذا رأيته في اللوح مكتوباً. بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه ونوره وسفيره وحجابه ودليله

نزل به الروح الأمين من عند رب العالمين، عظم يا محمد أسمائي واشكر نعمائي ولا تحمد آلائي، إني أنا الله إله إلا أنا قاصم الجبارين ومدبيل المظلومين وديان الدين، إني أنا الله لا إله إلا أنا، فمن رجا غير فضلي أو خاف غير عدلي، عذبه عذاباً لا أعذبه أحداً من العالمين فإياي فاعبد وعلني فتوكل، إني لم أبعث نبياً فأكملت أيامه وانقضت مدته إلا جعلت له وصياً وإني فضلتك على الأنبياء وفضلت وصيتك على الأوصياء وأكرمتك بشلبليك وسبطيك حسن وحسين، فجعلت حسناً معدن علمي، بعد انقضاء مدة أبيه وجعلت حسيناً خازن وحيي وأكرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة، فهو أفضل من استشهد وأرفع الشهداء درجة، جعلت كلمتي التامة معه وحجتي البالغة عنده، بعترته أئيب وأعاقب، أولهم علي سيد العابدين وزين أوليائي الماضين وابنه شبه جده المحمود محمد الباقر علمي والمعدن لحكمتي سيهلك المرتابون في جعفر، الراد عليه كالراد علي، حق القول مني لأكرم من مثنوى جعفر ولاسرته في أشياعه وأنصاره وأوليائه، أتاحت بعده موسى فتنة عمياء حندس لأن خيط فرضي لا ينقطع وحجتي لا تخفى وأن أوليائي يسقون بالكأس الأوفى، من جحد واحداً منهم فقد جحد نعمتي ومن غير آية من كتابي فقد افترى علي، ويل للمفترين الجاحدين عند انقضاء مدة موسى عبدي وحببي وخيرتي في علي وليي وناصري ومن أضع عليه أعباء النبوة وأمتحنه بالاضطلاح بها يقتله عفرت مستكبر يدفن في المدينة التي بناها العبد الصالح إلى جنب شر خلقي حق القول مني لأسرته بمحمد ابنه وخليفته من بعده ووارث علمه، فهو معدن علمي وموضع سري وحجتي على خلقي لا يؤمن عبد به إلا جعلت الجنة مثواه وشفعته في سبعين من أهل بيته كلهم قد استوجبوا النار وأختم بالسعادة لابنه علي وليي وناصري والشاهد في خلقي وأميني علي وحيي، أخرج منه الداعي إلى سبيلي والخازن لعلمي الحسن وأكمل ذلك بابنه «م ح م د» رحمة للعالمين، عليه كمال موسى وبهاء عيسى وصبر أيوب فيذل أوليائي في زمانه وتهادى رؤوسهم كما تنهادى رؤوس الترك والديلم فيقتلون ويحرقون ويكونون خائفين، مرعوبين، وجلين، تصبغ الأرض بدمائهم ويفشو الويل والرنا في نساتهم أولئك أوليائي حقاً، بهم أذفع كل فتنة عمياء حندس وبهم أكتشف الزلازل وأدفع الآصار والأغلال أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة وأولئك هم المهتدون. قال عبد الرحمن بن سالم: قال أبو بصير: لو لم تسمع في دهرك، إلا هذا الحديث لكفالك، فسنه إلا عن أهله.^{٧١}

چنان که پیداست، این حدیث نام تک تک اوصیا را برشمرده و جای هیچ شکی را برای افراد جویای حقیقت نگذاشته است. اگر فرد سیزدهمی نیز وجود داشت، نام او می‌بایست ذکر می‌گردید، یا اشاره‌ای به آن می‌شد.

پس چنین برداشت‌هایی اگر نگوییم از سر غرض‌ورزی و سعی در مشکوک و مبهم کردن امر قطعی و روشن است، قطعاً حاصل جمودی بر متن است که از کمی اطلاعات علمی سرچشمه می‌گیرد:

٢. حدیث ابوسعید خدری: محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن مسعدة بن زیاد،

چنان که پیداست، این حدیث نام تک تک اوصیا را برشمرده و جای هیچ شکی را برای افراد جویای حقیقت نگذاشته است.

اگر فرد سیزدهمی نیز وجود داشت، نام او می‌بایست ذکر می‌گردید، یا اشاره‌ای به آن می‌شد.

پس چنین برداشت‌هایی اگر نگوییم از سر غرض‌ورزی و سعی در مشکوک و مبهم کردن امر قطعی و روشن است، قطعاً حاصل جمودی بر متن است که از کمی اطلاعات علمی سرچشمه می‌گیرد

عن أبي عبدالله ومحمد بن الحسين، عن إبراهيم، عن أبي يحيى المدائني، عن أبي هارون العبدی، عن أبي سعيد الخدري قال: «كنت حاضراً لما هلك أبو بكر واستخلف عمر أئيل يهودي من عطاء يهود يثرب و تزعم يهود المدينة أنه أعلم أهل زمانه حتى رفع إلى عمر فقال له: يا عمر إنني جئتك أريد الاسلام فإن أخبرتني عما أسئلك عنه فأنت أعلم أصحاب محمد بالكتاب والسنة وجميع ما أريد أن أسئل عنه، قال: فقال له عمر: إنني لست هناك لكنني أُرشدك إلى من هو أعلم أمتنا بالكتاب والسنة وجميع ما قد تسئل عنه و هو ذاك فأوماً إلى علي فقال له اليهودي: يا عمر إن كان هذا كما تقول فمالك وليبعة الناس وإنما ذاك أعلمكم! فزبره (الزجر و المنع) عمر ثم إن اليهودي قام إلى علي فقال له: أنت كما ذكر عمر؟ فقال: و ما قال عمر؟ فأخبره، قال: فإن كنت كما قال سئلتك عن أشياء أريد أن أعلم هل يعلمه أحد منكم فأعلم أنكم في دعواكم خير الأمم و أعلمها صادقون و مع ذلك أدخل في دينكم الاسلام، فقال أمير المؤمنين: نعم أنا كما ذكر لك عمر، سل عما بدالك أخبرك به إن شاء الله.

قال: أخبرني عن ثلاث و ثلاث و واحدة، فقال له علي: يا يهودي ولم نقل: أخبرني عن سبع، فقال له اليهودي: إنك إن أخبرتني بالثلاث، سئلتك عن البقية و إلا كفت، فإن أنت أجبتني في هذه السبع فأنت أعلم أهل الأرض و أفضلهم و أولى الناس بالناس، فقال له: سل عما بدالك يا يهودي، قال: أخبرني عن أول حجر وضع على وجه الأرض؟ و أول شجرة غرست على وجه الأرض؟ و أول عين تبعت على وجه الأرض؟ فأخبره أمير المؤمنين، ثم قال له اليهودي: أخبرني عن هذه الأمة كم لها من إمام هدي؟ و أخبرني عن نبيكم محمد أين منزله في الجنة؟ و أخبرني من معه في الجنة؟ فقال له أمير المؤمنين: إن لهذه الأمة اثني عشر إمام هدي من ذرية نبيها و هم مني و أما منزل نبينا في الجنة ففي أفضلها و أشرفها جنة عدن و أما من معه في منزله فيها فهو لاء الاثنا عشر من ذريته و أمهم و جدتهم و أم أمهم و ذراريمهم، لا يشر كهم فيها أحد.»^{۷۲}

این روایت نیز مانند روایت پیش تصریحی به عدد سیزده ندارد و تنها از عبارت «من ذرية نبيها و هم مني» ممکن است

این گونه استفاده شود.

ولی فرق اساسی این روایت با روایت پیش، حصر این روایت در دوازده امام است؛ زیرا یهودی می پرسد: «أخبرني عن هذه الأمة كم لها من إمام هدي؟» یعنی تعداد امامان را می پرسد و امام در پاسخ می فرماید: «إن لهذه الأمة اثني عشر إمام هدي.» یعنی این امت تنها دوازده امام دارد. حال اگر کسی از «من ذرية نبيها و هم مني» چنین نتیجه بگیرد که این دوازده نفر همه از فرزندان پیامبر و حضرت علی هستند، یا باید بگوید حضرت علی جزء امامان نیست تا جواب امام درست باشد که «اثني عشر إمام هدي» است، یا باید بگوید جواب امام درست نیست و باید «ثلاثة عشر إمام هدي» می فرمود و بسیار روشن است که هیچ کدام از این گفته ها پذیرفته نیست. افزون بر این، در پاسخ پرسش بعدی یهودی که از هم راهان پیامبر در بهشت می پرسد، حضرت علی می فرماید:

«و أما من معه في منزله فيها فهو لاء الاثنا عشر من ذريته و أمهم و جدتهم و أم أمهم و ذراريمهم، لا يشر كهم فيها أحد.»

با توجه به این جمله، خود حضرت علی نباید همراه آنان در بهشت باشد؛ زیرا تنها این افراد را ذکر کرده و بعد می فرماید هیچ کس دیگری در این مقام، شریک آنان نیست و روشن است که ظاهر عبارت، شامل حضرت علی نمی شود و این نیز پذیرفته نیست. بنابراین، هیچ راهی جز تصرف در معنای ظاهری روایت نیست، مثل این که مانند روایت پیش بگوییم حمل بر اغلب^{۷۳} می شود، یعنی چون یازده امام از دوازده امام از فرزندان پیامبر و حضرت علی هستند، این عبارت صحیح است که بگوییم همه امامان از فرزندان پیامبر و حضرت علی هستند.

نکته بعدی این که عبارت مورد استدلال برای سیزده امام، در روایتی که مرحوم کلینی در همین باب نقل کرده و مربوط به همین جریان است، نیامده و این نکته نشان می دهد این عبارت معلوم نیست در کلام امام آمده باشد و این استدلال به سیزده امام را به شدت سست می کند و آن را به حد استدلال به نسخه بدل فرو می کاهد:

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن عبدالله بن القاسم، عن حنان بن السراج، عن داود بن سليمان الكسائي، عن أبي الطفيل قال: شهدت جنازة أبي بكر يوم مات وشهدت عمر حين بوع وعلي جالس ناحية فأقبل غلام يهودي جميل الوجه بهي، عليه ثياب حسان وهو من ولد هارون حتى قام على رأس عمر فقال: يا أمير المؤمنين أنت أعلم هذه الأمة بكتابهم وأمر نبيهم؟ قال: فطأطأ عمر رأسه، فقال: إياك أعني وأعاد عليه القول، فقال له عمر: لم ذاك؟ قال إني جئتك مرتاداً لنفسي، شاكاً في ديني، فقال: دونك هذا الشاب، قال: ومن هذا الشاب؟ قال: هذا علي بن أبي طالب ابن عم رسول الله وهذا أبو الحسن والحسين ابني رسول الله وهذا زوج فاطمة بنت رسول الله، فأقبل اليهودي على علي فقال: أكذاك أنت؟ قال: نعم، قال: إني أريد أن أسئلك عن ثلاث وثلاث وواحدة، قال: فبتسم أمير المؤمنين من غير تبسم وقال: يا هاروني ما منعك أن تقول سبياً؟ قال: أسئلك عن ثلاث فإن أجبتني سئلت عما بعدهن وإن لم تعلمهن علمت أنه ليس فيكم عالم، قال علي: فيني أسئلك بالإله الذي تعبده لئن أنا أجبتك في كل ما تريد لتدعن دينك ولتدخلن في ديني؟ قال: ما جئت إلا لذلك، قال: فسل قال: أخبرني عن أول قطرة دم قطرت على وجه الأرض أي قطرة هي؟ وأول عين فاضت على وجه الأرض، أي عين هي؟ وأول شيء اهتر على وجه الأرض أي شيء هو؟ فأجابه أمير المؤمنين فقال له: أخبرني عن الثلاث الآخر، أخبرني عن محمد كم له من إمام عدل؟ وفي أي جنة يكون؟ ومن ساكنه معه في جنته؟ فقال: يا هاروني إن لمحمد اثني عشر إمام عدل، لا يضرهم خذلان من خذلهم ولا يستوحشون بخلاف من خالفهم وإثمهم في الدين أرسب (أثبت) من الجبال الرواسي في الأرض ومسكن محمد في جنته معه أولئك الاثني عشر الإمام العدل، فقال: صدقت والله الذي لا إله إلا هو إني لأجدتها في كتب أبي هارون، كتبه بيده وإملاء موسى عمي، قال: فأخبرني عن الواحدة، أخبرني عن وصي محمد كم يعيش من بعده؟ وهل يموت أو يقتل؟ قال: يا هاروني يعيش بعده ثلاثين سنة، لا يزيد يوماً ولا ينقص يوماً، ثم يضرب ضربة ههنا يعني على قرنه فتخضب هذه من هذا قال: فصاح الهاروني وقطع كستيجه (بضم الكاف والسين المهملة وتاء مثناة فوقانية وياء مثناة تحتانية وجيم: خيط غليظ يشد فوق الثياب دون الزنار) وهو يقول: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله وأنت وصيّه، ينبغي أن تفوق ولا تضاق وأن تعظم ولا تستضعف، قال: ثم مضى به علي إلى منزله فعلمه معالم الدين.^{٧٤}

پس اگر در چنین روایاتی که سخن از فرزند بودن امامان برای پیامبر و حضرت علی به میان آمده و یک امام از جمع امامان جدا نشده، به دلیل آشکار بودن آن برای همه بوده است، یعنی شیعیان می دانسته اند که حضرت علی امام است و فرزند پیامبر هم نیست. بنابراین، جدا کردن و توضیح آن در جوامع روایی شیعه، از باب توضیح واضحات می شده که بر فرد حکیم قبیح است و اگر فردی به چنین عباراتی تمسک

می‌کند، نه از باب ژرف‌نگری او در روایات بلکه از باب فَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ^{۷۵} است.

۳. حدیث زرارة: الف) محمد بن یحیی، عن عبدالله بن محمد الخشاب، عن ابن سباعه، عن علي بن الحسن بن رباط، عن ابن أذينة، عن زرارة قال: سمعت أبا جعفر يقول: «الاثنا عشر الامام من آل محمد كلهم محدث من رسول الله ومن ولد علي ورسول الله وعلي هما الوالدان.»^{۷۶}

ب) أبو علي الأشعري، عن الحسن بن عبيدالله، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن علي، بن سباعه، عن علي بن الحسن بن رباط، عن ابن أذينة، عن زرارة قال: سمعت أبا جعفر يقول: «الاثنا عشر الامام من آل محمد كلهم محدث من ولد رسول الله وولد علي بن أبي طالب فرسول الله وعلي هما الوالدان.»^{۷۷}

این دو روایت که مرحوم کلینی در همین باب «باب ما جاء في الإثني عشر والنص عليهم» آورده، به دلیل اتحاد راویان اولیه آن، در واقع یک روایت است. در این روایت نیز چون «من ولد رسول الله وولد علی بن ابی طالب» آمده، شاید گفته شود بر سیزده امام دلالت دارد. اما در جواب می‌گوییم:

یکم. تغلیب: با توجه به بحث‌های گذشته روشن شد که چنین تعبیراتی از باب اکثریت امامان است^{۷۸} و اگر حضرت علی جدا نشده، به دلیل روشن بودن مطلب و اشتباه نشدن آن است. دوم. اشتباه ناسخان: کسانی که همین روایت را از مرحوم کلینی نقل کرده‌اند، تفاوت در نقل دارند. بنابراین، به یقین نمی‌توان گفت عبارت موجود در کافی همان نوشته‌ی مرحوم کلینی و همان است که از امام صادر گردیده است. شیخ صدوق در دو کتاب خود همین روایت را از مرحوم کلینی چنین آورده است:

حدَّثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن يعقوب الكليني قال: حدَّثنا أبو علي الأشعري عن الحسين بن عبيد الله عن الحسن بن موسى الخشاب عن

علي بن سباعه عن علي بن الحسن بن رباط عن أبيه عن ابن أذينة عن زرارة بن أعين قال: سمعت أبا جعفر يقول: «نحن اثنا عشر إماماً من آل محمد كلهم محدثون بعد رسول الله و علي بن أبي طالب منهم.»^{۷۹}

حدَّثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن يعقوب الكليني قال: حدَّثنا أبو علي الأشعري، عن الحسين بن عبيد الله، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن علي بن سباعه، عن علي بن الحسن بن رباط، عن أبيه، عن ابن أذينة، عن زرارة بن أعين قال: سمعت أبا جعفر يقول: «اثنا عشر إماماً من آل محمد كلهم محدثون بعد رسول الله و علي بن أبي طالب منهم.»^{۸۰}

بسیار طبیعی است که کلمه «بعد» در استنساخ «ولد» نوشته گردد و ناسخان برای درست شدن جمله «من» را اضافه کرده باشند^{۸۱} و در نتیجه چنان خوانده شود. شیخ مفید نیز می‌آورد:

أخبرني أبو القاسم، عن محمد بن يعقوب، عن أبي علي الأشعري، عن الحسن بن عبيدالله، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن علي ابن سباعه، عن علي بن الحسن بن رباط، عن عمر بن أذينة، عن زرارة قال: سمعت أبا جعفر يقول: «الاثنا عشر الأئمة من آل محمد كلهم محدث، علي بن أبي طالب و أحد عشر من ولده، ورسول الله و علي هما الوالدان.»^{۸۲}

از این نقل‌های متفاوت معلوم می‌شود ناسخان حدیث دچار اشتباه در نقل شده‌اند و این امر را نیز علمای شیعه تحقیق و یادآوری کرده‌اند و اگر به راستی نویسنده دنبال کشف حقیقت بوده، باید دست‌کم گفتار علما را می‌آورد و آن‌گاه اگر در رد آنها کلامی داشت، بیان می‌کرد،^{۸۳} نه این‌که طوری وانمود کند که برای نخستین بار به حقایقی در دین و روایات رسیده است. علاوه که ما راویان خود را معصوم نمی‌دانیم و برخلاف اهل تسنن که بررسی برخی از کتاب‌های روایی‌شان را جایز نمی‌دانند، اهل نقادی در همه کتاب‌هایمان حتی کتاب شریف کافی هستیم.^{۸۴} پس این روایات نیز دست‌آویزی برای ایشان نمی‌توانند باشد.

۴. حدیث ابو جارد: محمد بن یحیی، عن محمد بن أحمد، عن

محمد بن الحسین، عن ابي سعید العصفوری، عن عمرو بن ثابت، عن ابي الجارود، عن ابي جعفر قال: «قال رسول الله: إني واثني عشر من ولدي وأنت يا علي زر الأرض يعني أوتادها وجبالها، بنا أوتد الله الأرض أن تسيخ بأهلها، فإذا ذهب الاثنا عشر من ولدي ساخت الأرض بأهلها ولم ينظروا.»^{۸۵}

در این حدیث نیز چون پیامبر فرموده است دوازده فرزندم و تو یا علی، ممکن است گفته شود دلالت بر سیزده امام دارد، در حالی که این حدیث نیز به امام بودن آنان اشاره ندارد، بلکه وقتی پیامبر خود را نیز داخل می‌کند و می‌فرماید: من و دوازده فرزندم و تو یا علی قرینه است که منظور امامت نیست و گرنه باید به چهارده امام قائل می‌شد. وقتی منظور امامت نباشد و تنها امان بودن آنان برای اهل زمین مطرح باشد، می‌توان گفت منظور چهارده معصوم است و حضرت فاطمه نیز داخل در جمع آنهاست و روایت هیچ مشکلی ندارد و در تعارض با دوازده امام نیست. مرحوم کلینی این حدیث را از ابوسعید عصفوری نقل می‌کند. اصل این کتاب اینک در دست است و در آنجا عبارت چنین می‌آید:

عباد عن عمرو بن ابي الجارود عن ابي جعفر قال: «قال رسول الله إني و أحد عشر من ولدي وأنت يا علي زر الأرض أعني أوتادها وجبالها و قال وتدا الله الأرض أن تسيخ بأهلها فإذا ذهب الأحد عشر من ولدي ساخت الأرض بأهلها ولم ينظروا.»^{۸۶}

چون در اصل کتاب، «اخذ عشر» آمده، اشکال سیزده امام، برکنار می‌رود و اگر ناسخان کافی، آن را «اثني عشر» نقل کرده‌اند، شاید به دلیل انس ذهن به دوازده امام است و به ذهن نرسد که حضرت علی جداگانه ذکر شده است و باید یازده نوشته شود. البته نام مبارک علی در کنار «اثني عشر»، عطف خاص بر عام می‌تواند باشد و عبارت تازه‌ای نیست که تعداد را از دوازده بالاتر ببرد.^{۸۷}

پس این روایت درباره امامت نیست، بلکه درباره امان‌های روی زمین است، دیگر آن که دارای نقل متفاوت است و بنابراین، مانند روایات گذشته، متن آن معلوم نیست که به همان صورت از پیامبر صادر شده باشد و این باعث سستی شدید استدلال به آن می‌شود. افزون بر این، اگر روایت درباره امامت و بدون نسخه بدل باشد، گوییم هم‌چنان که به دلیل آشکار بودن خروج پیامبر از این فهرست، ذکر ایشان اشکالی ندارد (وگرنه چهارده امام می‌شود)، ذکر حضرت علی نیز از باب عطف خاص بر عام است. لذا فرد جدیدی نیست و تعداد را بالاتر از دوازده نمی‌برد. به عبارتی، «اثني عشر من ولدي» از باب تغليب ایشان را نیز دربر می‌گیرد. افزون بر این، می‌توان گفت به لحاظ تربیت یافتن حضرت علی در نزد پیامبر اطلاق ولد به ایشان خالی از وجه نیست.

۵. حدیث ابوسعید عصفوری: و بهذا الاستناد، عن ابي سعید رفعه، عن ابي جعفر قال: «قال رسول الله: من ولدي اثنا عشر نقيبا، نجباء، محدثون، مفهّمون، آخرهم

القائم بالحقّ يملأها عدلاً كما ملئت جوراً.^{۸۸}

ممکن است گفته شود در این حدیث نیز چون پیامبر فرموده‌اند دوازده نفر از فرزندان من، پس با حضرت علی می‌شود سیزده نفر و دلیل بر سیزده امام است.

اما این حدیث نیز مانند حدیث پیشین در منبع اصلی آن که مرحوم کلینی از آن نقل کرده، چنین است:

عباد رفعه إلى أبي جعفر قال: «قال رسول الله من ولدي أحد عشر نقيباً نجيباً (نقباء نجباء خ د) محدثون مفهمون آخرهم القائم بالحق يملأها (الأرض خ د) عدلاً كما ملئت جوراً.»^{۸۹}

یعنی أحد عشر است نه اثنا عشر. بنابراین، اشکالی در این روایت نیست و با عقیده به دوازده امام موافق است.

دیگر آن که اگر اثنا عشر هم باشد، اشکالی محسوب نمی‌شود؛ زیرا آن را از باب غلبه می‌توان دانست. ممکن است پرسیده شود که آیا این غلبه در جایی به صراحت به کار برده شده است تا اطمینان بیشتری از این کاربرد حاصل شود؟ برای پاسخ مثبت به این پرسش، حدیث زیر می‌آید:

محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن الحسين، عن أبي سعيد العصفوري عن عمرو بن ثابت، عن أبي حمزة قال: سمعت علي بن الحسين يقول: «إن الله خلق محمداً وعلياً وأحد عشر من ولده من نور عظمته، فأقامهم أشباحاً في ضياء نوره يعبدونه قبل خلق الخلق، يستحون الله ويقدمونه وهم الأئمة من ولد رسول الله.»^{۹۰}

چنان‌که پیداست، در اول حدیث میان حضرت علی و فرزندان او را جدا کرده و معلوم است این امر مورد توجه بوده است. با این حال، در آخر روایت می‌فرماید: «وهم الأئمة من ولد رسول الله.»

پس از باب تغلیب می‌توان چنین اطلاقی نمود.

لذا این روایت نیز چون نسخه بدل دارد و قابل حمل به دوازده امام است، به معنای سیزده امام نمی‌تواند باشد و مدعای آنها را ثابت نمی‌کند.

هیچ روایتی در کتاب شریف کافی وجود ندارد که بر سیزده امام دلالت نماید، هر چند در نگاه نخست ممکن است بعضی از روایات

موهم این معنا باشد. پس این ادعای نویسنده نیز مانند ادعاهای دیگرش باطل است و هرگز مرحوم کلینی حدیثی را که بر سیزده امام دلالت کند، نقل نکرده است. متن کتاب:

و وجدت في الكتاب الذي ظهر في تلك الفترة و نسب إلى سليم بن قيس الهلالي، حيث تقول إحدى الروايات، إن النبي قال لأمر المؤمنين: «أنت و اثنا عشر من ولدك أئمة الحق» و هذا ما دفع هبة الله بن أحمد بن محمد الكاتب، حفيد أبي جعفر محمد بن عثمان العمري، الذي كان يتعاطى الكلام، لأن يؤلف كتاباً في الإمامة، يقول فيه، إن الأئمة ثلاثة عشر و بضيف إلى القائمة المعروفة زيد بن علي كما يقول النجاشي في رجاله.

شبهه هفدهم: نویسنده مدعی شده، کتاب سلیم در دوران مرحوم کلینی ظهور یافته و وجود حدیثی در آن، باعث شده تا هبة الله کاتب، کتابی در امامت بنویسد و با افزودن زید بن علی به نام امامان، به سیزده امام معتقد شود.

پاسخ: کتاب سلیم و تاریخ پیدایی آن را در ادامه بررسی خواهیم کرد. اکنون مطالبی درباره هبة الله کاتب و کتابش در پی می‌آید: نویسنده، کلام مرحوم نجاشی را درباره هبة الله به گونه‌ای نقل کرده که هدف خویش را تأمین نماید و از امانت در نقل خارج شده و لابد آزاداندیشی و حقیقت‌طلبی، وی را به این کار وادار کرده است. متن کتاب نجاشی در پی می‌آید تا به خواننده خود به داوری آن پردازد:

هبة الله بن أحمد بن محمد الكاتب، أبو نصر، المعروف بابن برنية، كان يذكر أن أمه أم كلثوم بنت أبي جعفر محمد بن عثمان العمري. سمع حديثاً كثيراً، و كان يتعاطى الكلام، و يحضر مجلس أبي الحسين بن الشيباني العلوي، الزيدي المذهب، فعمل له كتاباً، و ذكر أن الأئمة ثلاثة عشر مع زيد بن علي بن الحسين، و احتج بحديث في كتاب سليم بن قيس الهلالي: إن الأئمة اثنا عشر من ولد أمير المؤمنين. له كتاب في الإمامة و كتاب في أخبار أبي عمرو و أبي جعفر العمريين و رأيت أبا العباس بن نوح قد عول عليه في الحكاية في كتابه أخبار الوكلاء و كان هذا الرجل كثير الزيارات و اخر زيارة

حضرها معنا يوم الغدير سنة أربع مائة بمشهد أمير المؤمنين^{۹۲}

چنان که پیداست، مرحوم نجاشی علت نوشته شدن کتابی را که در آن سیزده امام ذکر شده، حضور پیاپی هبةالله در مجلس فردی زیدی مذهب می‌داند و می‌نویسد این کتاب را برای او نوشته است، یعنی پیاپی بودن مجالست، باعث شد دست به این کار بزند و نام امام آن زیدی (زید بن علی) را در نام امامان بگنجانند. نجاشی این مطلب را بیان می‌کند تا بی‌پروایی او را ثابت کند و معلوم شود وی فرد ثقه و قابل اعتمادی نیست و به همین دلیل، هرگز چیزی هم از او نقل نمی‌کند.

بزرگان رجال شیعه مانند علامه بحرالعلوم، محدث نوری، مرحوم کلباسی و دیگران به این نکته توجه داده‌اند و می‌آورند:

و لم أجد لهذا الرجل ذكراً في طرق الأصول و الكتب، مع تقدّم طبقة و تعويل أبي العباس ابن نوح عليه و ليس إلا لضعفه بما ارتكبه من تصنيف الكتاب المذكور و لذا تعجب من تعويل ابن نوح عليه و استفاد من ذلك كله: غاية احتراز النجاشي رحمه الله و تجنبه عن الضعفاء و المتهمين.^{۹۳}

علامه شوشتری نیز می‌گوید:

ثمّ الظاهر أنّ الرجل إمامي غير ورع، أراد استمالة جانب ابن شيبية الزيدي بدرج زید في الأئمة لا أنّه زيدي، و كيف يكون زيدياً؟ و الزيدي لا يرى إمامة السجاد و من بعده لأنهم يشترطون في الإمامة الخروج بالسيف.^{۹۴}

مرحوم شوشتری به نکته مهمی اشاره دارد که جالب توجه است؛ زیرا شاید کسی بگوید احتمال دارد هبةالله فرد بی‌تقوایی نباشد، بلکه با زیدیه گفت‌وگو کرده و مذهب آنان را درست یافته، لذا به مذهب آنان درآمده است. مرحوم شوشتری برای رد این احتمال می‌فرماید وی زیدی نشده است تا از روی عقیده چنین کتابی نوشته باشد؛ زیرا زیدیه سیزده امامی نیستند و به امامت امام سجاد و امامان بعد از ایشان اعتقادی ندارند. پس وی این کار را تنها برای خوش آیند آن زیدی انجام داده است. البته قراین دیگر نیز می‌توان آورد که هبةالله این کار را از سر تحقیق و عقیده انجام نداده است. یکی این که اگر کسی به دنبال حقیقت است، چگونه ممکن است در کتاب سلیم یا دیگر کتاب‌ها، ده‌ها روایت صریح درباره دوازده امام را که نام امامان را هم برده، رها کند و به یک روایت تمسک کند که لازمه آن و نه صریح آن، در سیزده امام است و معتقد به آن شود؛ اعتقادی که هیچ طرف‌داری ندارد و هیچ فرقه‌ای گزارش نشده که چنان عقیده‌ای داشته باشد. قرینه بعدی، داخل کردن زید در فهرست امامان است. اگر سیزده امامی بودن او را بپذیریم، از کجا فهمیده می‌شود که آن امام، زید است. آیا نام زید نیز در روایتی به عنوان امام، مانند دوازده امام که نام آنها در روایات آمده، ذکر شده است؟ چرا هیچ روایتی در امامت زید بیان نشده است؟ با توجه به این قراین معلوم است که هبةالله در صدد کشف و اعتقاد به حقیقت نبوده، بلکه می‌خواستسته سخنی بگوید که

هیچ روایتی در کتاب شریف کافی وجود ندارد که بر سیزده امام دلالت نماید، هر چند در نگاه نخست ممکن است بعضی از روایات موهم این معنا باشد. پس این ادعای نویسنده نیز مانند ادعاهای دیگرش باطل است و هرگز مرحوم کلینی حدیثی را که بر سیزده امام دلالت کند، نقل نکرده است

جایی برای خود نزد آن زیدی باز کند و البته از این حیث بسیار شبیه خود نویسنده است. هبة الله کاتب دید اگر یک اسم به این فهرست بیفزاید، جای گاهی می‌یابد. احمد کاتب هم دید اگر یک اسم کم کند، اربابان انگلیسی‌اش راضی می‌شوند و وی به ارج و قربی نزد آنان می‌رسد و از این رو، یازده امامی شد. گویا برای هیچ کدام از کاتب‌ها مهم نیست که دلیل‌های موجود در کتاب‌ها چنین چیزی را تأیید می‌کند یا خیر!

پس علت نوشتن کتاب، هم‌نشینی با زیدی بوده، اما نویسنده با فریب کاری نه تنها هیچ اشاره‌ای به این علت و حتی حضور هبة الله در مجلس زیدی نمی‌کند، بلکه علت را عوض می‌کند و می‌نویسد: روایتی در کتاب سلیم باعث شد وی کتابی در امامت بنویسد و هرگز نمی‌گوید این کتاب را برای چه کسی نوشت. به راستی چه انگیزه‌ای باعث شده که وی کلام مرحوم نجاشی را تحریف کند و علت تألیف کتاب را از مجالست با زیدیه به وجود روایتی در کتاب سلیم، تغییر دهد؛ جز این است که می‌خواهد ادعای باطل خویش را با هر فریب و دروغی موجه بنماید. افزون بر این که در وجود چنین حدیثی در کتاب سلیم تردید اساسی وجود دارد. مرحوم تفرشی می‌نویسد:

ليس في كتاب سليم بن قيس الهلالي أنّ الأئمة اثنا عشر
من ولد أمير المؤمنين بل فيه: أنّ الأئمة ثلاثة عشر
من ولد إسماعيل، وهم: رسول الله مع الأئمة الاثنا
عشر، فكأنه اشتبه على النجاشي أو غيره.^{۹۵}

از این رو، احتمال دارد هبة الله روایتی را تحریف و برای خوش آیند آن زیدی به این شکل در آورده باشد.^{۹۶} بعضی از آن چه در این موضوع در کتاب سلیم آمده چنین است:

فأبوك خير أنبياء الله ورسله وبعلك خير الأوصياء والوزراء
وأنت أول من يلحقني من أهلي. ثم اطلع إلى الأرض إطلاعة
ثالثة فاختارك وأحد عشر رجلاً من ولدك وولد أخي بعلك
منك.^{۹۷}

علي بن أبي طالب ولي كل مؤمن بعده. ثم أحد عشر إماماً
من ولد أول الأئمة عشر، اثنان سمياً ابني هارون شبر وشبير
وتسعة من ولد أصغرهما وهو الحسين، واحداً بعد واحد،

آخرهم الذي يصلي عيسى بن مريم خلفه.^{۹۸}

پس دلیل تألیف کتاب روایت سلیم نیست و دیگر آن که چنین روایتی در کتاب سلیم وجود ندارد.

نتیجه

ادعای نخست ایشان که «كاد الشيعة الإمامية يختلفون فيما بينهم حول تحديد عددهم باثني عشر أو ثلاثة عشر» در حالی که اختلافی در میان نبوده، تهمتی آشکار به جامعه شیعی است. در ادامه، کلام مسعودی تاریخ‌نویس خواهد آمد که آن نیز دلیل صدق گفتار ماست. وی تنها نام یک نفر را آورده که آن هم نه از روی دلیل که برای اغراض دیگری چنین عقیده‌ای ابراز کرده است. علاوه اگر به سیزده امام هم معتقد باشد، باز با وجود یکی دو نفر گفته نمی‌شود که در مذهب اختلاف وجود دارد. مگر برای حقانیت یک مذهب نباید هیچ فرد منحرفی وجود داشته باشد؟ اگر ملاک اختلافی بودن این باشد، در مورد کدام مذهب ادعای اتفاق نظر می‌توان کرد؟ به راستی چرا نویسنده انتظار دارد این سخنان سخیف را دلیل و حجت بپذیرند؟

ادعای دوم ایشان این بود که «إذ برزت في ذلك الوقت روايات تقول بأنّ عدد الأئمة ثلاثة عشر». این ادعا نیز باطل است؛ زیرا معلوم شد چنین روایتی وجود ندارد و هیچ روایتی عدد سیزده را بیان نکرده است. البته لازمه ظاهر بعضی روایات سیزده امام بود، اما با توجه به قراین موجود در خود روایات چنین ظاهری پذیرفتنی نیست و باید آنها را توجیه کرد، مانند بسیاری موارد دیگر که ظاهر روایات در آنها پذیرفتنی نیست و اصرار بر ظاهر، نشان جمود بر لفظ و ناآگاهی از معارف اسلامی و حدیثی است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پی نوشت

۱. عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) و مدیر گروه قرآن و حدیث.
۲. شیخ صدوق، *کمال الدین و تمام النعمة*، ص ۶۸ و ۶۹ (بنگريد به: ص ۷۵، چاپ جامعه مدرسین)
۳. «فروی محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن جمهور، عن أحمد بن الفضل، عن یونس بن عبد الرحمن قال: مات أبوإبراهیم و ليس من قوامه أحد إلا و عنده المال الكثير و كان ذلك سبب وقفهم و جدهم موته، طمعاً فی الأموال، كان عند زیاد بن مروان القندی سبعون ألف دينار و عند علی بن أبی حمزة ثلاثون ألف دينار.» (شیخ طوسی، *العیبة*، ص ۶۴، روایت ۶۶)
۴. بعضی گمان کرده‌اند که عباد از اهل تسنن است. برای روشن شدن نادرستی این تصور، کلام مرحوم آقای خویی را می‌آوریم: «أقول: ... إن الشیخ ذکر أنه عامی، إلا أن جمعاً من العامة قالوا: إنه كان رافضياً وصرح بعضهم بأنه كان صدوقاً، ولا یبعد أنه كان یتقی، فیظهر أنه من العامة ولعل الشیخ لم یطلع علی باطنه! فقال: إنه عامی. قال المحدث النوری فی خاتمة *المستدرک*، الفائدة الثانية، فی شرح حال الکتب ومؤلفیها: "وأما کتاب أبی سعید عباد العصفری وهو بعینه عباد بن یعقوب الرواجنی، ففیہ تسعة عشر حديثاً، كلها نقیة، دالة علی تشیعه، بل تعضبه فیہ، كالنص علی الأئمة الاثنی عشر" إلی آخر ما ذكره ۱. (*معجم رجال الحدیث*، ج ۱۰، ص ۲۳۷)



دفعها إلى رجل بعده، ففكّ خاتماً، فوجد فيه أطرق، و اصمت و ألزم منزلك و اعبد ربك حتى يأتيك اليقين. ثم دفعها إلى رجل بعده، ففكّ خاتماً، فوجد فيه أن حدث الناس و أفتهم و انشر علم أبانك، ففعل بما فيه ما تعداه ثم دفعها إلى رجل بعده، ففكّ خاتماً، فوجد فيه أن حدث الناس و أفتهم و صدق أبانك و لا تخافن أحداً إلا الله، فإنك في حرز من الله و ضمان و هو يدفعها إلى رجل من بعده. و يدفعها من بعده إلى من بعده إلى يوم القيامة.» (على بن حسين صدوق اول، الإمامة و التبصرة، ص ٣٨، روایت بیستم)

ص ١١. ٣٦.

٣٧. «١. عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفری، عن أبي جعفر الثاني قال أقبل أمير المؤمنين ومعه الحسن بن علي وهو متكئ على يد سليمان فدخل المسجد الحرام فجلس إذ أقبل رجل حسن الهيئة واللباس فسلم على أمير المؤمنين، فرد فجلس، ثم قال: يا أمير المؤمنين أسئلك عن ثلاث مسائل إن أخبرتني بهن علمت أن القوم ركبوا من أمرك ما قضى عليهم وأن ليسوا بمؤمنين في دنياهم وأخرتهم وإن تكن الأخرى علمت أنك و هم شرع سواء . فقال له أمير المؤمنين سلني عما بدالك، قال: أخبرني عن الرجل إذا نام أين تذهب روحه وعن الرجل كيف يذكر و ينسى؟ وعن الرجل كيف يشبه ولده الأعمام والأخوال؟ فالتفت أمير المؤمنين إلى الحسن فقال: يا أبا محمد أجيء، قال: فأجابه الحسن ، فقال الرجل: أشهد أن لا إله إلا الله ولم أزل أشهد بها وأشهد أن محمداً رسول الله ولم أزل أشهد بذلك وأشهد أنك وصي رسول الله والقائم بحجته وأشار إلى أمير المؤمنين، ولم أزل أشهد بها وأشهد أنك وصيه والقائم بحجته، وأشار إلى الحسن وأشهد أن الحسين بن علي وصي أخيه والقائم بحجته بعده وأشهد على علي بن الحسين أنه القائم بأمر الحسين بعده وأشهد على محمد بن علي أنه القائم بأمر علي بن الحسين وأشهد على جعفر بن محمد بأنه القائم بأمر محمد وأشهد على موسى أنه القائم بأمر جعفر بن محمد وأشهد على علي بن محمد بن علي أنه القائم بأمر علي بن محمد بن علي بأنه القائم بأمر محمد بن علي وأشهد على الحسن بن علي بأنه القائم بأمر علي بن محمد وأشهد على رجل من ولد الحسن لا يكتفي ولا يسمي حتى يظهر أمره فيمألها عدلاً كما ملئت جوراً والسلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته، ثم قام فمضى، فقال أمير المؤمنين: يا أبا محمد أتبعه فانظر أين يقصد فخرج الحسن بن علي فقال: ما كان إلا أن وضع رجله خارجاً من المسجد فما دريت أين أخذ من أرض الله، فرجعت إلى أمير المؤمنين فأعلمته، فقال: يا أبا محمد أتعرفه؟ قلت: الله ورسوله وأمير المؤمنين أعلم، قال: هو الخضر .» (اصول الكافي، ج ١، باب ما جاء في الاثنى عشر والنص عليهم، ص ٥٢٥)

٣٨. كمال الدين و تمام النعمة، ص ٦٦.

٣٩. شيخ صدوق، الاعتقادات في دين الإمامية، ص ٩٣.

٤٠. «حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضى الله عنه قال: حدثنا أبي قال: حدثنا أبو سعيد سهل بن زياد الأدمي الرازي قال: حدثنا محمد بن آدم الشيباني عن أبيه آدم بن أبي إياس قال: حدثنا المبارك بن فضالة، عن وهب بن منه رفعه عن ابن عباس قال: قال رسول الله : لما عرج بسى إلى ربى جل جلاله ... فإذا منادياً ينادى ارفع يا محمد رأسك، وسلنى أعطك، فقلت: إلهي أجمع أمتى من بعدى على ولاية علي بن أبي طالب ليردوا جميعاً على حوضي يوم القيامة؟ فأوحى الله تعالى إلى يا محمد إنى قد قضيت فى عبادى قبل أن أخلقهم، وقضائى ماض

٦. همان.

٧. ص ١٦.

٨. همان.

٩. سيد باسم موسى، مجله ترانتا، ج ١٥، ص ٢٠١.

١٠. همان، ص ٢٠٦.

١١. همان، ص ٢٠٧.

١٢. همان، ص ٢٠٧ - ٢٠٨.

١٣. همان، ص ٢٠٨.

١٤. همان، ص ٢٠٨ - ٢٠٩.

١٥. همان، ص ٢٠٩ - ٢١١.

١٦. ج ٢، ص ٣٣٢.

١٧. ص ٣٠٠.

١٨. ص ٣٤٠.

١٩. ص ٣٤٠، روایت ٧.

٢٠. ج ١، ص ٢٧٠، روایت ١.

٢١. ج ١، ص ٢٧١، روایت ٣.

٢٢. ص ٣٣٩.

٢٣. ص ٣٤٠.

٢٤. ص ٣٩٢، روایت ١٦.

٢٥. ص ٤٢٤.

٢٦. متاهات فى مدينة الضباب، ج ١، ص ٣٥.

٢٧. همان، ص ١٠٧.

٢٨. همان، ص ١٢٥.

٢٩. همان، ص ١٣٠.

٣٠. همان، ج ٢، ص ٨٦.

٣١. ص ٨.

٣٢. ص ٩.

٣٣. و مثله ما ورد عن منصور بن حازم أنه قال لأبي عبد الله : «أكان رسول الله يعرف الأئمة ؟ فقال: نعم، و نوح.» (بحار الأنوار، ج ٣٨، ص ٤٥)

٣٤. «حديث اللوح، حديث طويل، مضمونه أن جابر بن عبد الله الأنصاري عاد الزهراء فاطمة فرأى فى يدها لوحاً فيه: أن البارى أهده إلى النبى و قد سجل فيه أسماء الرسول و الزهراء و الأئمة الاثنى عشر من بعده.» (الكافي، ج ١، ص ٥٢٧، روایت سوم. رواه المؤلف بسنده و قد نقل الصدوق نضه الكامل برواية أبيه فى الباب (٢٨) من كمال الدين، ص ٣٠٨، روایت يكم)

٣٥. «عبدالله بن جعفر، عن أبي القاسم الهاشمى، عن عبيد بن قيس الأنصاري، قال: حدثنا الحسن بن سماعة، عن جعفر بن سماعة: عن أبي عبد الله ، قال: نزل جبرئيل علي النبى بصحيفة من السماء، لم ينزل الله كتاباً مثلها قط قبله و لا بعده، فيه خواتيم من ذهب فقال له: يا محمد، هذه وصيتك إلي النجيب من أهلك، قال له: يا جبرئيل، من النجيب من أهلى؟ قال: على بن أبي طالب ، مره إذا توفيت: أن يفك خاتماً ثم يعمل بما فيه. فلما قبض النبى ، فك على خاتماً ثم عمل بما فيه ما تعداه ثم دفعها إلى الحسن بن علي ، ففك خاتماً و عمل بما فيه ما تعداه ثم دفعها إلى الحسين بن علي ، ففك خاتماً، فوجد فيه: أخرج يقوم إلى الشهادة لهم معك، و أشر نفسك لله، فعمل بما فيها ما تعداه ثم

فيهم ... وأعطيته أن أخرج من صلبه أحد عشر مهدياً كلهم من ذريتك من البكر البتول، وآخر رجل منهم يصلى خلفه عيسى بن مريم، يملأ الأرض عدلاً كما ملئت منهم ظلاماً وجوراً.» (كمال الدين وتمام النعمة، ص ٢٥٠ - ٢٥١، روایت يكم)

٤١. «حدَّثنا غير واحد من أصحابنا قالوا: حدَّثنا محمد بن همام، عن جعفر بن محمد بن مالك الفراءى قال: حدَّثني الحسن بن محمد بن سماعة، عن أحمد بن الحارث قال: حدَّثني المفضل بن عمر، عن يونس بن ظبيان، عن جابر بن يزيد الجعفي قال: سمعت جابر بن عبد الله الأنصاري يقول: لما أنزل الله عز وجل على نبيه محمد : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ قلت: يا رسول الله عرفنا الله ورسوله، فمن أولو الأمر الذين قرن الله طاعتهم بطاعتك؟ فقال : هم خلفائي يا جابر، وأئمة المسلمين من بعدى أولهم علي بن أبي طالب، ثم الحسن والحسين، ثم علي بن الحسين، ثم محمد بن علي المعروف في التوراة بالباقر و سندرکه يا جابر، فإذا لقيته فأقرئه مني السلام، ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم موسى ابن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي، ثم سمي وكبى حجة الله في أرضه وبقية في عبادته ابن الحسن بن علي، ذاك الذي يفتح الله تعالى ذكره على يديه مشارق الأرض ومغاربها، ذاك الذي يغيب عن شيعته وأوليائه غيبه لا يثبت فيها على القول بإمامته إلا من امتحن الله قلبه للايمان، قال جابر: فقلت له: يا رسول الله فهل يقع لشيعته الانتفاع به في غيبته؟ فقال : إي والذي بعثني بالنبوة إنهم يستضيئون بنوره وينتفعون بولايته في غيبته كانتفاع الناس بالشمس وإن تجللتها سحب، يا جابر هذا من مكنون سر الله ومخزون علمه، فآتمه إلا عن أهله.» (كمال الدين وتمام النعمة، ص ٢٥٢، روایت سوم)

٤٢. «حدَّثنا الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي قال: حدَّثنا فرات بن إبراهيم ابن فرات الكوفي قال: حدَّثنا محمد بن علي بن أحمد بن الهمداني قال: حدَّثني أبو الفضل العباس بن عبد الله البخاري قال: حدَّثنا محمد بن القاسم بن إبراهيم بن عبد الله ابن القاسم بن محمد بن أبي بكر قال: حدَّثنا عبد السلام بن صالح الهروي، عن علي بن موسى الرضا ، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب قال: قال رسول الله : ... فقلت: يا رب ومن أوصيائي؟ فنوديت يا محمد إن أوصياك المكتوبون علي ساق العرش، فنظرت وأنا بين يدي ربي إلى ساق العرش فرأيت اثني عشر نورا، في كل نور سطر أخضر مكتوب عليه اسم كل وصي من أوصيائي، أولهم علي بن أبي طالب وآخرهم مهدي أمتي، فقلت: يا رب أهؤلاء أوصيائي من بعدى؟ فنوديت يا محمد هؤلاء أوليائي وأحبائي وأصفيائي وحججي بعدك علي بريتي وهم أوصياؤك وخلفاؤك وخير خلقي بعدك.» (كمال الدين وتمام النعمة، ص ٢٥٤ - ٢٥٦، روایت چهارم)

٤٣. «حدَّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضي الله عنه قال: حدَّثنا أبي، عن محمد بن الحسين بن يزيد الزيات، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن ابن سماعة، عن علي بن الحسن بن رباط، عن أبيه، عن المفضل بن عمر قال: قال الصادق جعفر بن محمد : إن الله تبارك وتعالى خلق أربعة عشر نورا قبل خلق الخلق بأربعة عشر ألف عام فهي أرواحنا. فقيل له: يا ابن رسول الله ومن الأربعة عشر؟ فقال: محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ولد

الحسين، آخرهم القائم الذي يقوم بعد غيبته فيقتل الدجال ويظهر الأرض من كل جور وظلم.» (كمال الدين وتمام النعمة، ص ٣٣٥ - ٣٣٦، روایت هفتم)

٤٤. همام، ص ٧٧ - ٧٨.

٤٥. شيخ مفيد، الإرشاد، ج ٢، ص ٣٨٧.

٤٦. شريف مرتضى، رسائل المرتضى، ج ٣، ص ١٤٥ - ١٤٦.

٤٧. «حدَّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه قال: حدَّثنا عبد العزيز ابن يحيى قال: حدَّثنا إبراهيم بن فهد، عن محمد بن عبيد، عن حسين بن الحسن، عن إسماعيل بن عمر، عن عمر بن موسى الوجيبي عن المنهال بن عمرو، عن عبدالله بن الحارث قال: قلت لعلي : يا أمير المؤمنين أخبرني بما يكون من الاحداث بعد قائمكم؟ قال: يا ابن الحارث ذلك شيء ذكره موكول إليه، وإن رسول الله عهد إلى أن لا أخير به إلا الحسن والحسين .» (كمال الدين وتمام النعمة، ص ٧٧)

٤٨. شيخ كفعي، المصباح، ص ٥٠٥.

٤٩. سيد بن طاووس، جمال الأسبوع، ص ٣١٠ - ٣١٤.

٥٠. معجم أحاديث الإمام المهدي ، الشيخ علي الكوراني العاملي، ج ٤، ص ١٧٤: ملاحظة: الظاهر أن هذا الدعاء وبعض الأدعية الأخرى المروى أنها لصاحب الامر يقصد بها الامام المفترض الطاعة في كل عصر، فهي أيضا تشمل امام عصرنا صاحب الامر المهدي أرواحنا فداه.

٥١. حسن بن سليمان الحلبي، مختصر بصائر الدرجات، ص ١٩٠ - ١٩٣.

٥٢. امام صادق فرموده است: «ليس منا من لم يؤمن برجعتنا.» (شيخ صدوق، الهداية، ص ٢٤٦) هم چنین ایشان فرموده اند: «أحسنست يا مفضل فمن أين قلت برجعتنا؟ ومقصرة شيعتنا تقول: معنى الرجعة أن يرد الله إلينا ملك الدنيا وأن يجعله للمهدي ويحجمه متى سلبتنا الملك حتى يرد علينا.» (بخار الأنوار، ج ٥٣، ص ٢٥)

٥٣. مختصر بصائر الدرجات، ص ١٩٠ - ١٩٣.

٥٤. «الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن علي بن محمد، عن بكر بن صالح، عن محمد بن سليمان، عن عيثم بن أسلم، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبدالله قال: إن الإمامة عهد من الله عزوجل معهود لرجال مسمين.» (اصول الكافي، ج ١، ص ٢٧٨، روایت سوم)

٥٥. پیش تر به بعضی از این احادیث اشاره شد، مانند حدیث لوح، حدیث معراج، حدیث اظله و ...

٥٦. كمال الدين وتمام النعمة، ص ٧٧ - ٧٨.

٥٧. مختصر بصائر الدرجات، ص ٢١١ - ٢١٢. حدیث در كمال الدين ص ٣٥٨، روایت ٥٦، چنین است: «حدَّثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق قال: حدَّثنا محمد بن أبي عبدالله الكوفي قال: حدَّثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير قال: قلت للصادق جعفر بن محمد يا ابن رسول الله إني سمعت من أيبك أنه قال: يكون بعد القائم اثنا عشر مهدياً فقال: إنما قال: اثنا عشر مهدياً، ولم يقل: إنا عشر إماماً، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى مواليتنا ومعرفة حقنا.» روشن است که نقل حسن بن سليمان صحیح است.

٥٨. سيد بهاء الدين نجفی، منتخب الأنوار المضية، ص ٣٥٤. شيخ طوسي نیز این روایت را آورده است: محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أبيه، عن محمد بن عبد الحميد و محمد بن عيسى، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة، عن

۸۷. علامه مجلسی، *مرآة العقول*، ج ۶ ص ۲۳۲.
۸۸. *اصول الكافي*، ج ۱، ص ۵۳۴، روایت هجدهم.
۸۹. *الأصول الستة عشر*، ص ۱۵.
۹۰. *اصول الكافي*، ج ۱، ص ۵۳۰ - ۵۳۱، روایت ششم.
۹۱. قال الوحيد البهبهاني في تعليقه على *منهج المقال*، ص ۳۵۸: «قوله ابن الشيبه ... إلى آخره بيت معروف من العلويين وسَمَّوا بذلك لأنَّ جدَّهم يشبه النبي بصورته.»
۹۲. نجاشي، *رجال*، ص ۴۴۰، ش ۱۱۸۵.
۹۳. سيد بحر العلوم، *الفوائد الرجالية*، ج ۲، ص ۹۶؛ ابوالهدى كلباسي، *سماء المقال في علم الرجال*، ج ۲، ص ۲۰۲؛ *مستدرک الوسائل*، ج ۳، ص ۱۶۲.
۹۴. شيخ محمدتقي تستري، *قاموس الرجال*، ج ۱۰، ص ۴۹۹ - ۵۰۰.
۹۵. «النبي والأئمة الاثني عشر في كتب عيسى ... فذكر في الكتاب ثلاثة عشر رجلاً (هم النبي والأئمة الاثني عشر) من ولد إسماعيل بن إبراهيم خليل الله، هم خير من خلق الله وأحب من خلق الله إلى الله . وإنَّ الله ولي من والاهم وعدو من عاداهم . من أطاعهم اهتدى ومن عصاهم ضل . طاعتهم لله طاعة ومعصيتهم لله معصية.» (تفرشي، *نقد الرجال*، ج ۵، ص ۴۵؛ *كتاب سليم بن قيس*، تحقيق محمدباقر انصاري، ص ۲۵۲ - ۲۵۳)
۹۶. «و اما ما ذكره النجاشي في ترجمة هبة الله بن احمد الكاتب من أنه يحضر مجلس أبي الحسين بن شيبه العلوي، الزيدي المذهب، فعمل له كتاباً و ذكر أنَّ الأئمة ثلاثة عشر مع زيد بن علي بن الحسين، و احتجَّ بحديث سليم بن قيس الهلالي: إنَّ الأئمة اثنا عشر من ولد أمير المؤمنين . الخ، فلا شهادة فيه على كون كتاب سليم بن قيس مشتتلاً على ما نسبته إليه هبة الله و لعلَّ في كتاب سليم الأئمة ثلاثة عشر من ولد اسماعيل فابدل هبة الله اسماعيل بامير المؤمنين و نسب الكلمة المصحفة الى كتاب سليم بن قيس فيكون ذلك علامة وضع كتاب ابي الحسين بن شيبه الذي عمله هبة الله لا كتاب سليم بن قيس.» (تفتيح *المقال*، ج ۲، ص ۵۳، چاپ سنگی)
۹۷. *كتاب سليم بن قيس*، ص ۱۳۲.
۹۸. همان، ص ۲۵۳ - ۲۵۴.
- أبي عبدالله في حديث طويل أنه قال: يا أبا حمزة إنَّ منَّا بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين «*الغيبية*، ص ۴۷۸، روایت ۵۰۴)
۵۹. *مختصر بصائر الدرجات*، ص ۴۰.
۶۰. شيخ طوسي، *الغيبية*، ص ۱۵۰، ۱۵۱، روایت ۱۱۱.
۶۱. عدة محدثين، *الأصول الستة عشر*، ص ۱۵-۱۶.
۶۲. *اصول الكافي*، ج ۱، ص ۶۲، روایت يكم.
۶۳. همان، ص ۵۲۵.
۶۴. روایت ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۶، ۱۹ و ۲۰.
۶۵. روایت ۱، ۲ و ۳.
۶۶. روایت ۱۱، ۱۲، ۱۳ و ۱۵.
۶۷. روایت ۷، ۸، ۹، ۱۴، ۱۷ و ۱۸.
۶۸. *اصول الكافي*، ج ۱، ص ۵۳۲، روایت نهم.
۶۹. علامه مجلسی، *مرآة العقول*، ج ۶ ص ۲۲۸.
۷۰. *كمال الدين و تمام النعمة*، ص ۳۱۱ - ۳۱۲، روایت سوم.
۷۱. *اصول الكافي*، ج ۱، ص ۵۲۷، ۵۲۸، روایت سوم.
۷۲. *اصول الكافي*، ج ۱، ص ۵۳۱ - ۵۳۲، روایت هشتم.
۷۳. نك: علامه مجلسی، *مرآة العقول*، ج ۶ ص ۲۲۷.
۷۴. *اصول الكافي*، ج ۱، ص ۵۲۹ - ۵۳۰، روایت پنجم.
۷۵. سوره آل عمران، آیه ۷.
۷۶. *اصول الكافي*، ج ۱، ص ۵۳۱، روایت هفتم.
۷۷. همان، ص ۵۳۳، ج ۱۴.
۷۸. ملا صالح مازندرانی، *شرح اصول الكافي*، ج ۷، ص ۳۷۰.
۷۹. شيخ صدوق، *عيون أخبار الرضا*، ج ۲، ص ۶۰، روایت ۲۴.
۸۰. شيخ صدوق، *الخصال*، ص ۴۸۰، روایت ۴۹.
۸۱. چنان که مصححان غيبیت طوسی چنین کرده اند. (نك: شيخ طوسی، *الغيبية*، ص ۱۵۱، روایت ۱۱۲)
۸۲. شيخ مفيد، *الإرشاد*، ج ۲، ص ۳۴۷.
۸۳. سيدسامی بدری، *شبهات وردود*، ج ۱، ص ۶۹.
۸۴. سيدمرتضى عسکری، *معالم المدرستين*، ج ۳، ص ۲۶۱ - ۲۶۶.
۸۵. *اصول الكافي*، ج ۱، ص ۵۳۴، روایت هفدهم.
۸۶. *الأصول الستة عشر*، ص ۱۶.